

تنها؛ در افغانستان میتوان در زمان عقب رفت!

از قبر ها بیرون آمد و دفتر داری و دولرداری کرد!

اعتراض بر فیصله نمبر 41 سال 1388 ابتدائیه کابل

و دفع دفع یک ملکه حاکم بر «زمان»

هیأت محترم قضایی؛ فضیلت مآب قاضی صاحبان!

السلام علیکم و رحمت الله و برکاته!

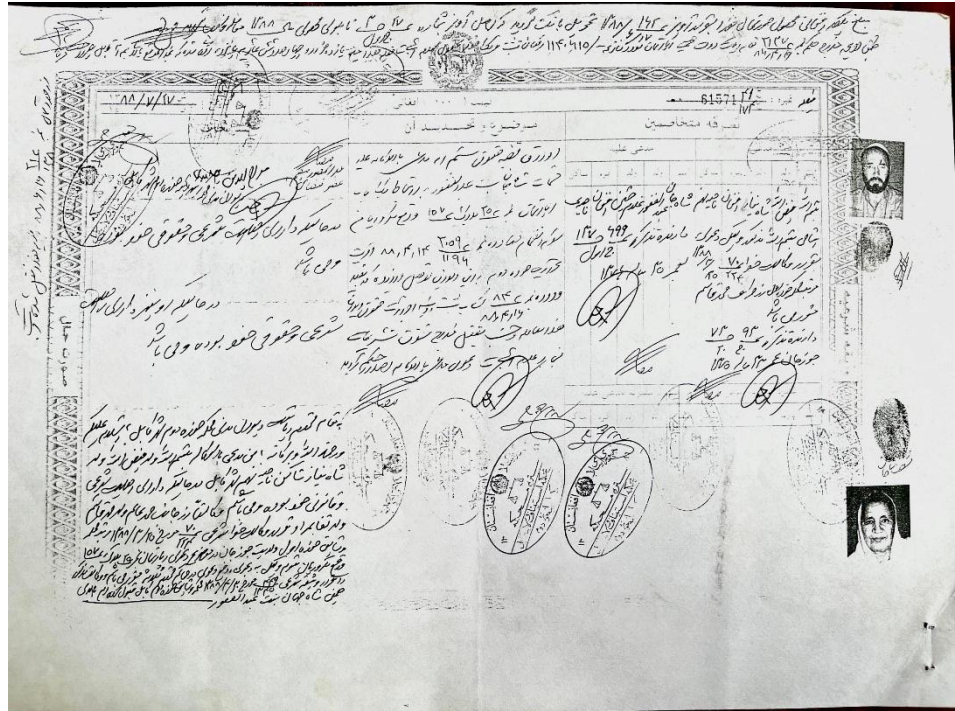
بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

دفاعیه میرمن شاه جان مدعی علیهای اینجانب در مورد آپارتمان 25 بلاک 157 مکروریان سوم کابل که اعضای «هیأت قضایی» دیوان مدنی حوزه دوم محکمه ابتدائیه کابل در فیصله نمبر 41 بر 174

- 1388/7/27 خویش

آن را نه تنها کلمه به کلمه و حرف به حرف نقل و تأیید و با عین کلمات خواسته مدعی علیها؛ بلکه با شد و مد افزونتر حکم داده اند؛ با این پاراگراف آغاز می شود:

آپارتمان تحت دعوی که حق و ملک متصرفه ذوالییدی دولت بوده .. از طرف دولت بعد از تحویلی ده فیصد قیمت آپارتمان و اقساط معین آن برای سلطان محمد ولد نیاز محمد که



شوهر من می شود توزیع شده بود و تا زمان حیات خود در آن تصرفات مالکانه داشت.

به اصطلاح؛ «هیأت قضایی دیوان مدنی!» نه فقط ابهامات این موارد مانند «حیات» تا چه روز و ماه سال؟، توزیع با چه مقصد و امتیاز، تصرفات مالکانه؛ آیا مالکیت برایش اهدا شده و ذوالییدی دولت به ذوالییدی سلطان محمد تغییر کرده بود؟ را ذره ای مورد سوال قرار نمی دهند؛ بلکه در «فقره 1 استدلال...» خویش؛ مدعی بی بی شاه جان را؛ چنین غلیظ تر نیز می گردانند:

سلطان محمد شوهر و مؤثر [؟] مدعی علیهای بالاصاله عریضه بی سرپناهی خود را عنوانی ریاست دولت تقدیم می دارد که از طرف دولت (آپارتمان 25 بلاک 157) برای شوهر موصوفه توزیع می گردد و بعد از تحویلی ده فیصد قیمت آپارتمان متذکره سند موقت (2291) - مؤرخ 1367/12/8 را به دست می آورد و تا زمان حیات خود در آن آپارتمان زندگی می کند بعداً در {??} سال 1367 وفات نموده و آپارتمان متذکره را برای وارثین خود به میراث [؟] می گذارد.

توجه کنید:

تیر خلاص بر فیصله نمبر 41 «سلطان محمد شوهر و مؤثر[؟] مدعی علیها... بعد از تحویلی ده فیصد قیمت آپارتمان متکره سند (ملکیت) موقت مؤرخ 1367/12/8 را به دست می آورد و تا زمان حیات خود در آن زندگی می کند. بعداً در سال 1367 وفات نموده و آپارتمان متکره را برای وارثین خود به میراث[؟] می گذارد. (طبق مندرج وصایت خط 105 - 1367/8/16؛ این آلم در 1367/6/20 یعنی 6 ماه قبل؛ مُرده بوده. مُرده نمی تواند سند ملکیت بگیرد و ملک به میراث گذارد!!)»

- سند موقت مؤرخ 1367/12/8 را به دست می آورد. یعنی سند 8 حوت 67 و 21 روز مانده به حمل سال 1368 را؟!

- تا زمان حیات خود در آن آپارتمان زندگی می کند. درین 21 روز اقلاً می بایست 10 روز دیگر را زندگی کرده باشد.

- بعداً در سال 1367 وفات نموده و آپارتمان را.. به میراث می گذارد. فرضاً 20 حوت 67؛ در آستانه حمل 1368 مُرده بوده است!

قاضی های مذکور که در یکی از متحدالمال

های مورد توشیح جناب امیرالمؤمنین (شیخ هیبت الله حفظه الله)؛ «بغات» نامیده شده اند؛ در همان «فقره 1 استدلال...» خویش؛ در ورق دوازدهم فقط یک سطر پائین تر؛ ادامه میدهند:

بعداً (بعد از 8 حوت 67) شاه جهان مذکوره به اساس وصایت خط نمبر 105 بر 1195 مؤرخ 1367/عقرب 16 ... از طرف اولاد های صغار سلطان محمد مذکور به صفت وصیه تعیین می شود.

بدین ترتیب «زمان و تقویم» برای شاه جهان و هیأت قاضی های بغات؛ **4 ماه و 4 روز کامل عقبگرد کرده** تا اینان «وصایت خط» فوق الذکر را - آنها فقط در یک روز- ترتیب و «وصیه» تعیین کنند تا میراث (4 ماه بعد!!) بر جا گذاشتنی سلطان محمد متوفی؛ ضایع نشود!؟

مسئلاً چنین مدعایی که پس از حوت 67؛ عقب 67 بیاید؛ غیر طبیعی، غیر عقلانی و لهذا غیر شرعی، غیر قانونی و باطل است؛ پس فقط طی همین چند سطر محدود؛ هم دفاعیه پر از کذب و تناقض مدعی علیها و هم فیصله کشدار شانزده صفحه ای نمبر 41 مؤرخ 1388/7/27 هیأت قضایی دیوان مدنی محکمه ابتدائیه حوزه دوم کابل نقض گردید و از بنیاد مردود قرار گرفت.

و اما چرا وصایت خط؟

از اینکه مرحوم سلطان محمد درپور شورای وزیران وقت بوده؛ روشن است که بدون موجودیت آپارتمان هم؛ وقتی او فوت می شود؛ مخصوصاً که زن و اولاد دارد؛ به خاطر معاشات پس افتاده و تقاعدی بایستی حتماً از ورثه او حصر وراثت به عمل آید و چون برخی از ورثه صغیر هستند؛ ایجاب تعیین یک سرپرست برایشان را از طرف محکمه مربوطه می نماید.

لذا وثیقه وصایت خط نمبر 105 بر 1195 مؤرخ 1367/8/16؛ هیچگونه ارتباطی به آپارتمان 25 بلاک 157 ندارد چرا که آپارتمان درین زمان ملکیت مطلق دولت و «امانت» بیت المال می باشد.

ازینکه حصر وراثت و تعیین وصی؛ در صورت لزوم **پس از فوت** شخص صورت می گیرد؛ لهذا سند (ملکیت) مؤقت مؤرخ 1367/12/8 **ممکن نیست** توسط سلطان محمد دریافت شده باشد چرا که او به دلیل همین وثیقه حصر وراثت و وصایت؛ دیگر شخص زنده و دارای اهلیت شرعی و حقوقی نیست! تازه؛ تاریخ وفات سلطان محمد در خود همین وثیقه درج بوده و آن **20 سنبله 1367** (حدوداً 6 ماه قبل از آن سند جعل شده) می باشد.

مُرده 20 سنبله؛ همچنانکه سند 8 حوت عین سال را نمی تواند به دست آورد؛ نمی تواند مندرج آن را به میراث بگذارد!

و انگهی سند 8 حوت 1367؛ سند موقت و عده ملکیت و بیانگر پیش پرداخت قسط 10 فیصد نخست است و تا پرداخت تمام اقساط و صدور قبالة؛ ملکیت همچنان از آن دولت باقی می ماند؛ بنابر این در صورت فرض محال جعلی نبودن سند 8 حوت یعنی اخذ شدن آن توسط سلطان محمد زنده؛ نیز؛ **مالکیتی** وجود ندارد تا **میراثی** معنا داشته باشد.

ایضاحات دو صفحه فوقانی بنابر مجبوریتهای عاید از دفاعیه دروغین و فیصله دروغین تر نمبر 61 محکمه متذکره تحریر یافت و الا مستقیماً به حقوق من محمد عالم مدعی بالاصل و دعوی نسبیتی راجع به آن ارتباطی ندارد.

فروش آپارتمان 25 بلاک 157 مکروریان سوم از طرف شاه جهان نامه بنت عبدالغفور بالای بنده محمد عالم ولد محمد قاسم؛ طبق اسناد کتبی متعدد وزارت شهرسازی و تصدی تدویر و مراقبت مکروریان ها در جلسه 22 حوت 1371 کمیسیون ذیصلاح دولت تصویب گردیده است.

قبل بر این طی سته 1371/9/5 میان من و شاه جهان و شاه محمود پسر کبیرش؛ بیع مقدماتی آپارتمان صورت گرفته و برویت همین سته و تضمین دگروال محمد عظیم رهنما من تمامی مبالغ لازم را در اختیارش گذاشته بودم تا او موفق به دریافت قبالة آپارتمان از دولت شده بود.

پس از گرفتن قبالة از دولت؛ بی بی شاه جهان به محکمه دولت چنین عارض شده بود:

«به مقام محترم ریاست محکمه ناحیه نهم ولایت کابل!

اینجانب که شهرتم در فوق ذکر است دارنده قبالة 2441 مورخ 1371/10/5 و وصی خط نمبر 161 بر 2708 مالک آپارتمان و وکیل شرعی شاه محمود و رحمت الله که آپارتمان نمبر 25 بلاک 157.. (ذکر حدود).. را میخواهم بالای محترم محمد عالم ولد محمد قاسم بوکالت ورثه ام بفروش قطعی برسانم. امید امر فروش و اجرای قبالة شرعی آنرا بالای مرجع مربوط اعطا فرموده ممنون سازید.»

عریضه دارای چنین امری بود:

» ملاحظه شد. 1371/10/30

در صورتیکه شرایط مجوز شرعی موجود باشد و اسناد آن به دست عارضه باشد در زمینه اجراءات قانونی و شرعی بدارید.»

امضاء

(عبدالصبور رئیس محکمه ناحیه نهم شهر کابل)

همین عریضه با طی کردن تمامی مراحل قانونی الزامی؛ یکجا با سایر اسناد مدار حکم؛ منجمله تجویز خط شرعی نمبر 161 بر 2708 مورخ 1371/11/21-17 که پس اخذ قبالة از دولت؛ به منظور نهایی ساختن فروش به من مشتری محمد عالم؛ ترتیب و صدور یافته بود؛ توسط شخص بی بی شاه جهان به کمسیون ذیصلاح و تصمیم گیر دولت پیشکش می گردد تا موجبات مصوبه آن کمسیون را فراهم می آورد.

پس از چنین تصویبی؛ تحویلی مبلغ معینی تحت عنوان «سبسایدی» ضروریست و بی بی شاه جهان ذریعه آویز نمبر 26 مورخ 1371/12/22 که اینجا فوتوکاپی آن تقدیم می گردد؛ (مثل گذشته: از پول من مشتری) سبسایدی را نیز تحویل خزانه میدارد.

متعاقب این؛ وظیفه بایع رجوع به محکمه جهت ترتیب و صدور قبالة مبیعه و تسلیمی آن برای مشتری است که البته شامل دریافت مکتوب نهایی از تدویر و مراقبت مکرورین ها منحیث اساس استناد قبالة متذکره می باشد.

چنانکه در کاپی مکتوب نمبر 97 ذیل تصدی تدویر و مراقبت مکرورین ها مشاهده می فرمائید؛ فروش آپارتمان مکرورین در بازار آزاد؛ از فروش سایر ملکیت ها تفاوت اساسی و بی نهایت مهم دارد.

یعنی ملکیت آپارتمانی (توزیع شده به مستحقین) جز به اجازه و تصویب دولت، فروخته شده نمی تواند. و دولت نیز پس از طی یک سلسله مراحل قانونی، به رویت یک تعداد اسناد معین مدار حکم؛ پس از بررسی و معقول تشخیص دادن عرض و تقاضای فروش و نیز شناخت و ارزیابی اهلیت کامل شرعی و حقوقی طرفین معامله؛ مخصوصاً خریدار که برای دولت و جامعه عنصر نامطلوبی نباشد؛ **اجرای امر فروش** را توسط کمسیون عالی ذیصلاح به تصویب میرساند.

گرچه مکتوب متذکره خواناست با اینهم اجازه دهید بخش های اهم آنرا اینجا نقل نیز بداریم:

«بعد از تحویلی تمام شد آپارتمان؛ (توسط) قبالة شرعی نمبر 2441 موخ 1371/10/5 از طریق محکمه ناحیه نهم از دولت خریداری .. و بعدا محترمه شاه جهان بنت عبدالغفور وصی ورثه یک قطعه در خواستی راجع به فروش آپارتمان مورد نظر بالای محمد عالم ولد محمد قاسم بریاست محترم محکمه ناحیه نهم شهر کابل تقدیم نموده که بعد از طی مراحل ورقه درخواست موصوفه به وزارت شهر سازی

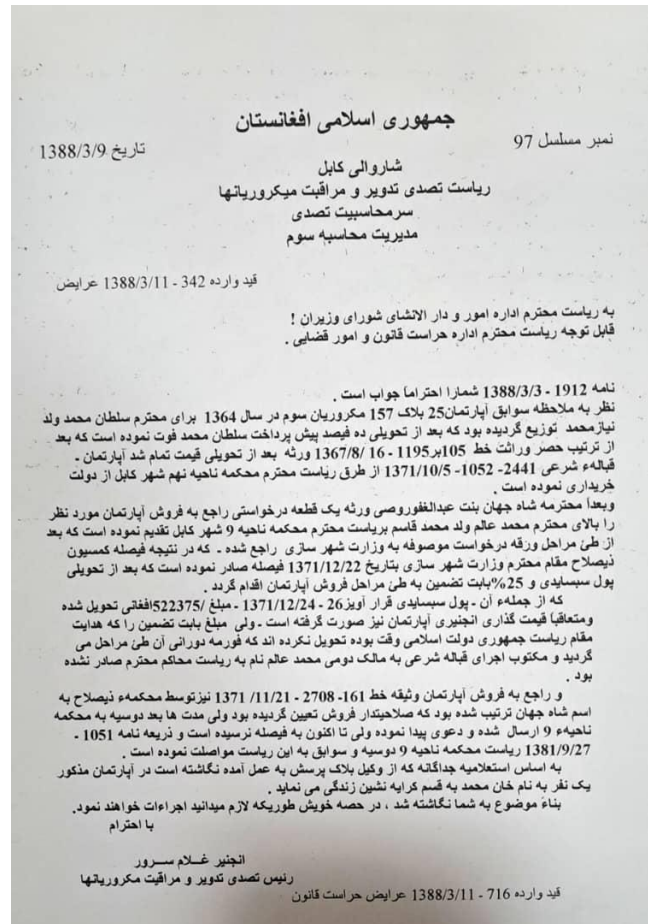
راجع شده که در نتیجه کمسیون ذیصلاح وزارت شهرسازی به تاریخ 1371/12/22 فیصله صادر نموده است که بعد از تحویلی پول سبسادی و 25 فیصد بابت تضمین به طی مراحل فروش اقدام گردد.

که از جمله آن پول سبسادی قرار آویز 1371/12/24 مبلغ 532375 افغانی تحویل شده و متعاقباً قیمت گذاری انجنیری آپارتمان نیز صورت گرفته است. ولی مبلغ بابت تضمین؟؟؟ را که هدایت ریاست جمهوری دولت اسلامی وقت بود تحویل نکرده اند که فورمه دورانی طی مراحل می گردید. و مکتوب اجرای قبالة به نام مالک دومی محمد عالم نام به ریاست محاکم صادر نشده بود.

و راجع به فروش آپارتمان وثیقه نمبر 161 بر 2708 نیز توسط محکمه ذیصلاح به اسم شاه جهان ترتیب شده بود که صلاحیت دار فروش تعیین گردیده بود. ولی مدت ها بعد دوسیه به محکمه ناحیه 9 ارسال شده و دعوی پیدا نموده ولی تا اکنون به فیصله نرسیده است.

.. به اساس استعلامیه جداگانه که از وکیل بلاک بعمل آمده نگاشته است در آپارتمان مذکور یک نفر به نام خان محمد به قسم کرایه نشین زندگی مینماید...»

بدین ترتیب معامله فروش آپارتمان به خریدار آزاد که توسط بایع معرفی و مشخص می شود؛ با تصویب کمسیون ذیصلاح دولتی به انجام نهایی خود میرسد و با تحویلی سبسادی دولت که تنها برای خود بایع منحیث یک مدد امتیازی؛ تعلیق شده بود؛ دیگر عملاً ملکیت (و این بار **ملکیت عام و تام**) از بایع به مشتری معرفی شده منتقل می گردد. چرا که مالک آپارتمان امتیازی به صفت «مالک انتفاع» هرگز ناگزیر نیست «سبسادی» بپردازد که شامل بدل «مالکیت رقبه» نیز می باشد.



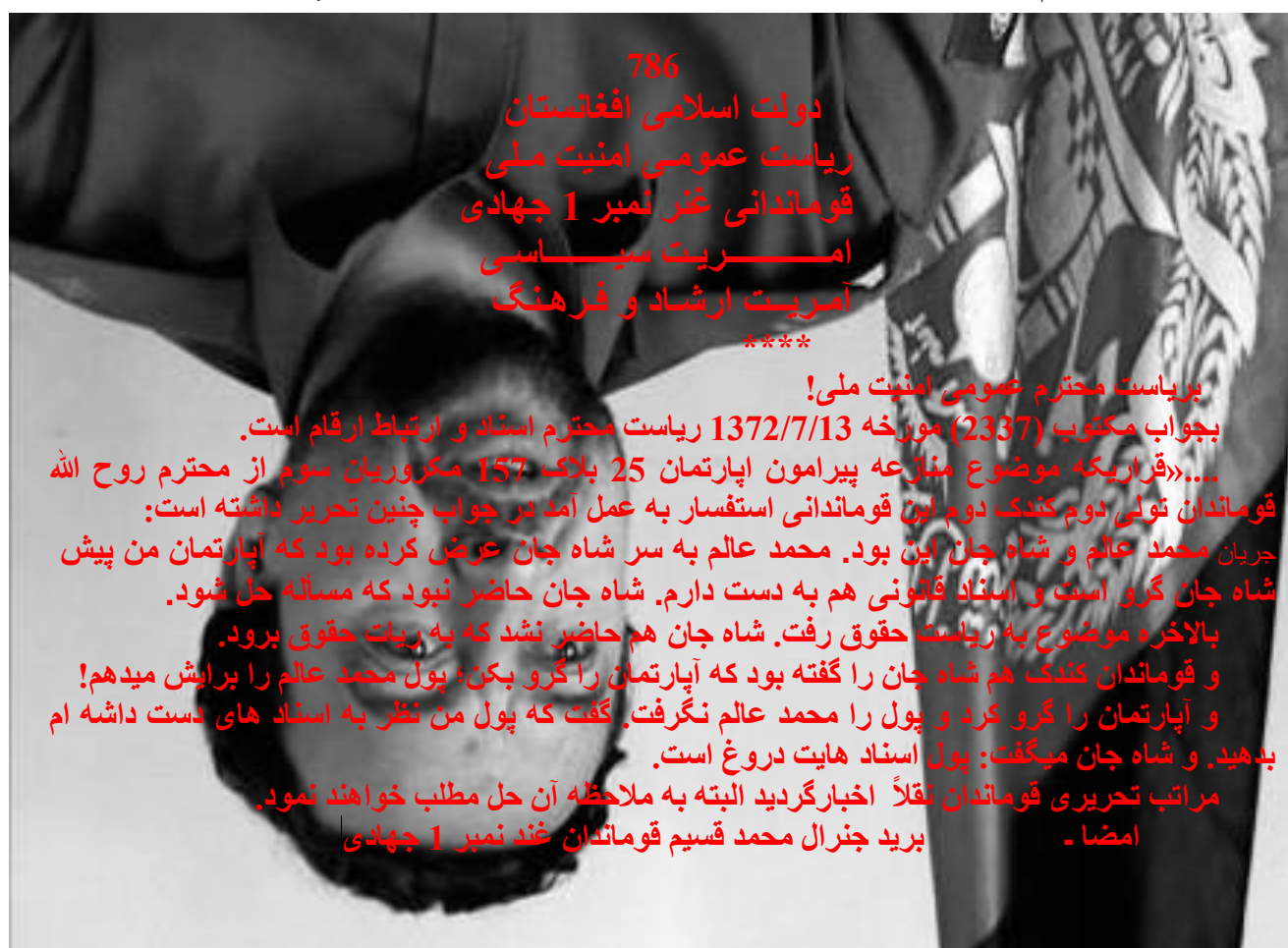
مسئولیت تمامی سوابق اجراءات در مورد آپارتمان و چگونگی به دست آوردن مالکیت آن از دولت چنانکه نمونه ها را در دو صفحه نخستین دیدیم و اینکه درین مالکیت غل و غشی هست یا خیر؛ شرعاً و قانوناً تمام و کمال به دوش بایع بوده و مشتری درین راستا ها ذره ای دخل و غرض و مسئولیت ندارد.

چنانکه به رأی العین دیده می شود محترمه بی بی شاه جهان منحیث بایع؛ تا اینجا تمام وظایف بایع و مراحل قانونی لازمه معامله را با رضا و رغبت کامل و حسن نیت تکمیل نموده است که نه توسط خود او و نه توسط کسانی مانند قضات محکمه ابتدائیه ناحیه نهم در سال 1371 - 1372 و هیأت قضایی دیوان مدنی محکمه (باز هم) ابتدائیه حوزه دوم کابل انکار شده می تواند.
و هنوز بسی جالب و وزین است که در انجام تمامی این وظایف و تکالیف؛ محترم شاه محمود پسر ارشد خاتم شاه جهان؛ ایشان را قدم به قدم همراهی فرموده است!

البته تعلل در تحویل پول 25 فیصد از قیمت آپارتمان توسط بایع صورت گرفته که ظاهراً حیثیت «جریمه غیر حق» را داشته و ضد حقوق و آزادیهای اساسی اتباع و بنابر این ظالمانه؛ غیر قابل فهم و غیر قابل برداشت بوده است. و به هر حال؛ این مورد ذره ای ربط به مشتری محمد عالم ندارد.

ولیکن با تأسف درین آخرین فاز معامله؛ معلوم نیست که روی چه انگیزه و منفعت یا غیرت؛ جنرال محمد قسیم جنگلباغ به مداخله بسیار زشت و فاقد کوچکترین منطق و معقولیت دست یازیده؛ سبب برهم خوردن مناسبات کاملاً حسنه بایع و مشتری می گردد و بانی و باعث دعوی طولانی میان آنان می شود. آنهم علی الظاهر بدون داشتن فهم و فرهنگ آپارتمان داری و اصلاً بدون احترام به قوانین و طرز العمل های مبتنی بر شریعت و مدنیت در زمینه!

البته چندان جای تعجب ندارد که قوماندانان و پرسونل زیر دست قوماندن قسیم غالباً به هدایت او در جهت دور کردن هرچه بیشتر مشتری از وظایف و تعهداتش؛ کارنامه های سرسختانه از خود بروز داده اند که منجمله شخص قوماندان قسیم مواردی از آن را در مقابل استفسار ریاست عمومی امنیت ملی چنین می نویسد:



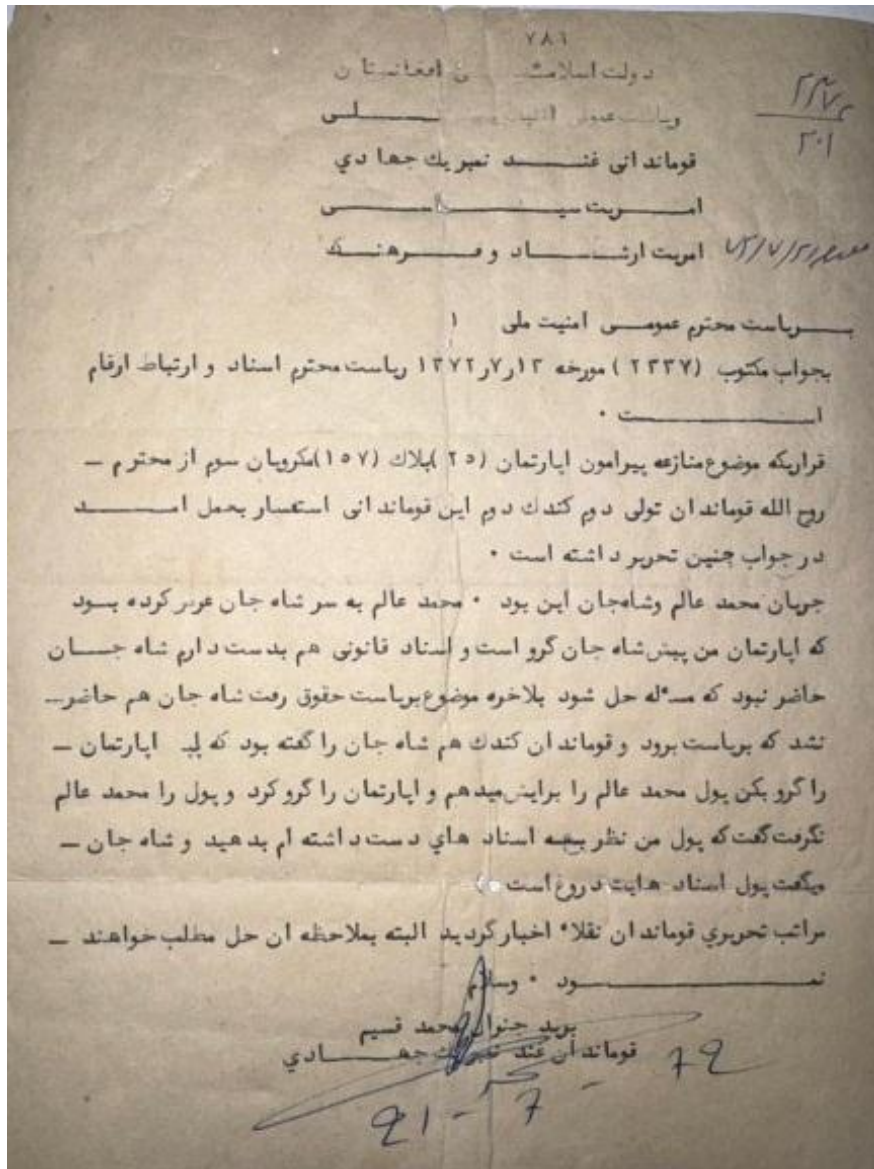
786

دولت اسلامی افغانستان
ریاست عمومی امنیت ملی
قوماندانی غنر نمبر 1 جهادی
امریت سیاسی
امریت ارشاد و فرهنگ

بریاست محترم عمومی امنیت ملی!

بجواب مکتوب (2337) مورخه 1372/7/13 ریاست محترم اسناد و ارتباط ارقام است.
....«قراریکه موضوع منازل پیرامون آپارتمان 25 بلاک 157 مکروریان سوم از محترم روح الله قوماندان تولی دوم کندک دوم این قوماندانی استفسار به عمل آمد در جواب چنین تحریر داشته است:
جریان محمد عالم و شاه جان این بود. محمد عالم به سر شاه جان عرض کرده بود که آپارتمان من پیش شاه جان گرو است و اسناد قانونی هم به دست دارم. شاه جان حاضر نبود که مساله حل شود.
بالاخره موضوع به ریاست حقوق رفت. شاه جان هم حاضر نشد که به ریاست حقوق برود.
و قوماندان کندک هم شاه جان را گفته بود که آپارتمان را گرو بکن؛ پول محمد عالم را برایش میدهم!
و آپارتمان را گرو کرد و پول را محمد عالم نگرفت. گفت که پول من نظر به اسناد های دست داشته ام بدهید. و شاه جان میگفت: پول اسناد هایت دروغ است.
مراتب تحریری قوماندان نقلاً اخبارگردید البته به ملاحظه آن حل مطلب خواهند نمود.
امضا - برید جنرال محمد قسیم قوماندان غنر نمبر 1 جهادی

بریاست محترم عمومی امنیت ملی!



بجواب مکتوب (2337)
مورخه 1372/7/13 ریاست
محترم اسناد و ارتباط ارقام است.
قراینکه موضوع منازعه
پیرامون اپارتمان 25 بلاک 157
مکروریان سوم از محترم روح الله
قوماندان تولی دوم کندک دوم این
قوماندانی استفسار به عمل آمد در
جواب چنین تحریر داشته است:
جریان محمد عالم و شاه جان
این بود. محمد عالم به سر شاه جان
عرض کرده بود که آپارتمان من
پیش شاه جان گرو (غصب عدوانی)
است و اسناد قانونی هم به دست
دارم. شاه جان حاضر نبود که مسئله
حل شود.
بلاخره موضوع به ریاست
حقوق رفت. شاه جان هم حاضر نشد
که به ریاست حقوق برود.
و قوماندان کندک هم شاه
جان را گفته بود که آپارتمان را
گرو بکن؛ پول محمد عالم را
برایش میدهم!
و آپارتمان را گرو کرد و پول
را محمد عالم نگرفت. گفت که پول
من نظر به اسناد های دست داشه ام
بدهید. و شاه جان می گفت: پول اسناد
هایت دروغ است.
مراتب تحریری قوماندان نقلاً
اخبار گردید البته به ملاحظه آن حل
مطلب خواهند نمود.
امضا -

برید جنرال محمد قسیم قوماندان غنـد نمبر 1 جهادی

مختصر داستان مداخله قوماندان قسیم جنگل باغ

من به تاریخ 18 یا 19 حمل 1372 کشان کشان و زیر تهدید سلاح گرم؛ به دربار حضرت جنرال قسیم (جنگل باغ) قوماندان غنـد محافظ مکرویان ها مربوط تنظیم جمعیت اسلامی؛ احضار شدم؛ ایشان در حالیکه بایعان اپارتمان و محمد عظیم رهنما حضور داشتند و قریب کل قوماندان های جز و تام ها و صدها ابلق پوش مسلح کمر بسته دست به ماشه در صف ها جمع نظام بودند؛ به من فرمودند:

خطای بزرگ کرده ای که این اپارتمان را خریده ای؛ این مال صغیر است فروخته شدنی نیست؛ ما از گناهت در می گذریم؛ فقط پولت را پس بگیر و خودت را گم کن!
من جسارت کرده و خشماگین فریاد زدم:
- به کس پول قرض نداده ام که پول پس بگیریم؛ اختیار دارید!؟

قوماندان قسیم تحقیر شده توسط من؛ خطاب به محمدعظیم رهنما؛ غضب خودش را تخلیه کرد:
تو چرا واسطه این خرید و فروش شدی؛ ما دیگر چیزی نمی خواهیم بشنویم؛ معامله را فسخ کن و خلاص؛ قومانده است قومانده! باز عاقبتش را میدانی دیگر؟!
محمد عظیم رهنما که چون بید باد رسیده؛ می لرزید؛ با تنه پته جواب داد:
صاحب! امر؛ امر شماس؛ این بیچاره از وقت هم آماده بود که پولش را پس بگیرد...! می شود؛ همین طور می شود!

آنگاه به اشاره بایعان؛ جناب سرغنه مجاهدین امر کردند:
- بده تمام اسناد و قبالة را که نزدت هست؛ به من!

محمد عظیم رهنما که خود نظامی مطرود بود زمین خدمت بوسید و همه چیز را تحویل داد. جنرال قسیم با دستان مبارک! همه آن ها را به بایعان سپردند؛ دیدم انگار که دوازه بهشت بر ایشان گشوده شد! اینگونه من هم بخت آنرا یافتم که؛ چهره دوم بایعان را تماشا نمایم چهره ای که خود به آن نامی می دادند که توان بر زبان آوردنش را ندارم!!

برای «پس بگیر!» پولی وجود نداشت
باز می دهیم!

جنرال محمد قسیم
جمعیت اسلامی و
و آوازه بسیار ولی غیر
معامله به سرانجام رسیده
در باب اپارتمان 25 بلاک
بکشد.

که من خلاف امر و اراده چنین یک
دوران رسیده شورای نظار و جمعیت
دست به عرض و استغاثه زدم؛ برای
ظاهراً علیه من کینه گرفت و تا که می
همگون و حتی بالایی های «جیب خرچ
من بسیج نمود.

ولی خوشبختانه یا بدبختانه
و بایعان فرمودند: پیدا می کنیم؛

این تفرعن جاهلانه و خائینانه
جنگل باغ که در بین تنظیم
هواداران آن؛ نام و شهرت
نیکو داشت؛ سبب شد تا
کاملاً مشروع اینجانب
157 به دعوی

خود این واقعیت
جنرال ملیشه نو به
اسلامی معلوم الحال؛
جناب قابل برداشت نبود و
توانست ذهنیت های همقطاران
گیر «خویش مانند محمد یونس قانونی را علیه

بدینگونه من در اولین بار طی عمر خودم و عمر پدران و اجدادم؛ حالی شدم که به فروش رسانیدن «جرم»
نیست؛ خریداری کردن و رهنمایی برای خرید و فروش؛ «جرم» است!

در مکتوب نمبر 237 فوق الذکر جناب قوماندان جنگل؛ دیدیم که تولى مشر ایشان طی چند جمله قصار
و قسماً عامیانه حقایق جنایتکارانه زیادی را افشا می کند و از جمله می گوید:



«و قوماندان کندک هم شاه جان را گفته بود که آپارتمان را گرو بکن؛ پول محمد عالم را برایش میدهم!»

به ویژه تلاش و تپش بیدریغ و خستگی ناپذیر شب‌اروژی جناب قوماندان کندک که حکیم الله نام داشت؛ در خدمت بی بی شاه جان و دو پسر بزرگش؛ از این خانم مدعی علیهای من؛ یک ملکه تمام عیار را در ذهن متبادر می ساخت و از آغا پسر ها شاهزادگان بسیار نازی نازی را. موصوف روا دار نبود که ملکه مکرمه و شاهزاده هایش؛ به جاهایی مانند ریاست حقوق قدم رنجه فرمایند؛ لذا در برابر جلب های شدید و مکرر اداره حقوق که از طریق قوماندانی گانیزیون کابل یا مقامات فوقانی دیگر مواصلت می کرد؛ چنین فرمایشاتی مرقوم می داشت:

«ریاست محترم حقوق!»

محترماً موضوع عرایض مدنظر گرفته شده و در جهت بهبود کارشان فیما بین عارض و معروض چنین فیصله شد که پول پرداخته شده عارض دو باره برایش تسلیم و قناعت جانبین فراهم گردیده است. چون اگر کدام منازعه پیدا شود هردو جانب را رسماً به آن مقام محترم اعزام خواهیم نمود. با احترام

قوماندان کندک 2 جهادی 72/1/31

(حکیم الله)

به تاریخ ها دقت فرمائید که اینهمه؛ از آغاز دعوی من تا به فریاد رسانیدن ریاست حقوق؛ صرف در حدود ده روز است که اتفاق می افتد. در همین مدت؛ قوماندان حکیم الله برای آپارتمانی که به دلیل فروخته شده و تحت دعوی بودن؛ هیچ آدم عاقلی یافت نمی شد که به بیع فضولی آن تن دهد؛ هم شخص بیع جایزی فضولی کننده دریافت می کند و هم رهنمای معاملات حسیب سروری را برای انجام دادن این معامله ضد شرعی و غیر قانونی.

منتها مسئول رهنمای معاملات حسیب سروری این هوشیاری را دارد که طی پیشنهادی از جناب قوماندان حکیم الله رسماً اذن کتبی گرفته و بار جرم را بر دوش او بگذارد.

طی استعلامیه سمت راست؛ رهنمای معاملات حسیب سروری از کندک جهادی مقیم مکتب الفتاح که قوماندان آن همان حکیم الله خان است؛ موضوع بیع جایزی اپارتمان 25 بلاک 157 توسط خانم شاه جهان بالای خانم راضیه نامه را پرسیان و کسب استیذان میکند که در برابرش جناب حکیم الله در مقام یک قاضی محکمه؛ احکام میدهد:

ملاحظه شد.

اجازه گرو کردن منزل خویش دارد!

امضا: حکیم الله . 72/3/9

اینهم صفحه نخست سته بیع فضولی اپارتمان فروخته شده و تحت دعوی

به امر و هدایت قوماندان

حکیم الله که در واقع

محمد قسیم جنگلباغ

تعمیل همان دساتیر جنرال سرقوماندان ایشان می باشد.

اینجا قابل توجه است که ایشان از سرجمع 35 لک افغانی که تعیین قیمت کرده اند؛ 15 لک افغانی را نقداً دریافت می کنند و متعهد می شوند که متباقی پول را در وقت اقرار در محکمه طور مجموعی اخذ میدارند.

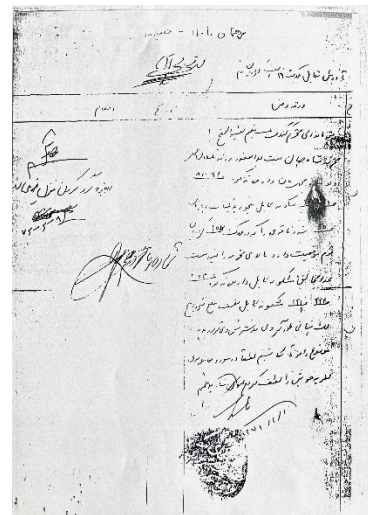
ظاهراً قوماندان قسیم به ایشان فرموده بوده است محمد عالم هرچه که مصرف کرده کرده؛ 15 لک افغانی به من بیاورید تا آنرا بی گلوله یا با گلوله وارد شکمش کرده خاموشش بگردانم. باید عدالت عمری و به حق رسانی جمعیت اسلامی الماسوار بدرخشند!!!

درین معامله چنانکه در پایان صفحه اول سته می نگرید؛ شاه محمود و رحمت الله فرزندان کبیر محترمه شاه جهان به طور شهادت و موافقت شصت و امضاء می نمایند.

علاوئاً علیاحضرت شاه جهان در متن سته از قباله 2441 به روشنی طفره رفته و می فرمایند که سند آویز نمبر 570 مورخ 67/8/30 را به دست دارم و ملکیت خودم می باشد.

شاید مسئول رهنمای حسیب سروری مانند صد ها هموطن دیگر خبر دارد و یا در آخرین لحظه کسی حالی اش میکند که اپارتمان قباله دارد و فریب مکر زنانه دایر بر حالت ده فیصدی بودن اپارتمان را نخورد؛ همان است که نمبر و تاریخ قباله در آخرین ساعات روی حاشیه سته نقش می بندد.

البته 67/8/30 تاریخ تحویلی پیش پرداخت اپارتمان هست و اما طبق معلومات های موثق مسئولین تصدی تدویر و مراقبت مکروریان ها آویز تحویلی به بانک؛ حایز نمبر 75 مورخ 30 عقرب 1367 بوده و



جغلاً به نام سلطان محمد مُردگی؛ واریز شده است و تعرفه تحویلی پول ده فیصد نیز نمبر 2261 و تاریخ 67/8/23 را داراست.

لذا سوال است که بی بی شاه جهان با این آویز 570 تازه روایت کرده یا تازه اختراع کرده اش؛ در سته رهنمای معاملات حسیب سروی و جهت بیع فضولی یا دوباره آپارتمان 25 بلاک 157؛ در پی نفی یا اثبات چیست و در صدد گریز از چی چیزی خواهد بود؟؟

بر علاوه یک معمای لاینحل این است که قاعدتاً فردای تحویلی پیش پرداخت 10%؛ سند موقت ملکیت به متقاضی داده می شود. اما چنانیکه در همان سطور آغازین دیدیم سند مورد تقاضای خانم شاه جهان پس از تأخیر زیاد در 8 حوت 1367 صادر می گردد.

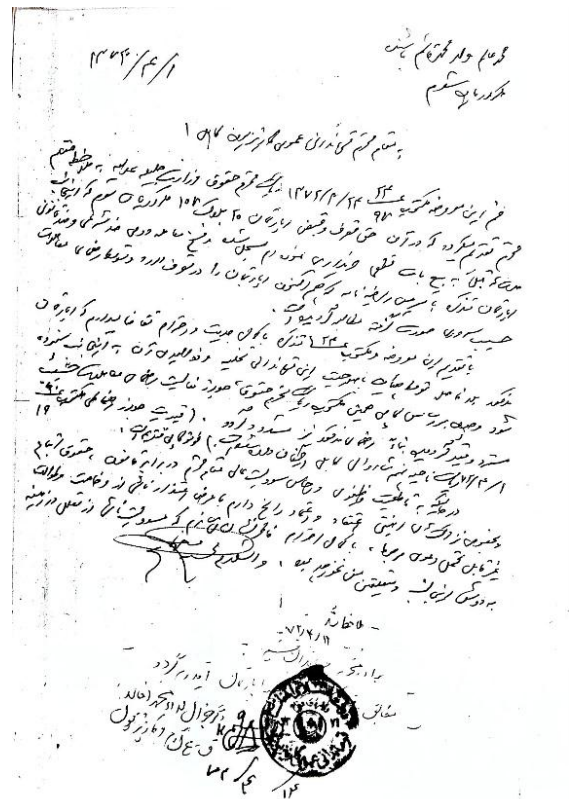
شاید درین زمان طولانی بیشتر از 4 ماه؛ خانم شاه جهان و شرکا؛ مصروف کدام پروژه فرازمانی بوده اند که سلطان محمد را **احیای مجدد** کنند تا زنده به دفتر مربوطه حاضر گردیده با دستان خودش سند را دریافت نماید!!؟

به هر حال من بلافاصله با دریافت این خبر؛ عریضه اعتراض به چندین مرجع تقدیم کرده و خواهان فسخ بلادرنگ این معامله فضولانه و تسلیم دهی آپارتمان به خودم گردیدم. در حالیکه طرز برخورد و اوامر و فرمایشات سایرین به شمول ستره محکمه وقت نه تنها انزجاور آور بلکه استقراغ آور بود؛ تنها جنرال گدا محمد خالد قوماندان وقت گارنیزون کابل؛ آنهم با فشار یا مساعدت ریاست حقوق؛ امر تخلیه آپارتمان را داد. در واقع همین واقعه و رویداد هم با در نظر داشت شرایط و روحیات آن روزها؛ پوز جنرال قسیم و دار و دسته اش را به خاک مالید؛ معهذا امر؛ به طور کامل سازنده و کافی نبود.

گرچه من تسلیمی آپارتمان به خویشان را خواسته بودم که جز ستره محکمه برای دیگران آسان نبود؛ ولی اقدام کار ساز؛ این می توانست باشد که آپارتمان مهر و لاک شده تا فیصله نهایی محکمه تحت تأمین قرار داده شود.

خلاصه آپارتمان از راضیه نامه و فامیلش با افتضاح تخلیه گردید؛ ولی قوماندانی حضرت قسیم جنگل‌باغ بلافاصله با وسایط انتقالی نظامی؛ خانم شاه جهان و فامیلش را که ضرورتاً در جایی کوچیده بودند؛ محترمانه در آپارتمان، بازگشت دادند.

رویه‌مرفته ایستادگی یک دنده و شگفت انگیز قوماندان قسیم و رهبری قدمه های تحت امرش در جانبداری از خانم شاه جهان و شاهزاده هایش به جاهای باور نکردنی نیز رسیده بود.



از جمله ریاست حقوق آنوقت به اثر مراجعات مصرانه اینجانب جهت تعقیب دعوی و یا خواست و فشار مراجعی که قانوناً مکلف به رسیدگی این دعوی بودند؛ چندین بار مجبور شده است عوض جلب مستقیم مدعی علیها از ناحیه پولیس مربوطه یا قوماندانی غند نمبر 1 جهادی؛ به مقامات بالایی چون گارنیزون کابل؛ مراجعه و با شکایت از زیر دستان آنها که مدعی علیها را احضار و اعزام نمی کردند؛ متقاضی التفات و اوامر اکید آنها در زمینه گردد.

دست کم در یکی از این موارد قوماندانی گارنیزون برای جنرال قسیم نوشت که مجلوب را بلادرنگ به ریاست حقوق حاضر کنید و توجه داشته باشید که «تعلل در اجرای اوامر مقامات مافوق جرم محسوب بوده و بازپرس صورت خواهد گرفت.»

تصور نزدیک به یقین دارم که اگر بالفرض؛ من عوض ملکه شاه جهان و شاهزاده هایش؛ عین دعوی را با شخص قوماندان قسیم جنگلباغ یا قوماندان های دیگر مانند حکیم الله؛ می داشتم؛ خیلی زود و راحت یا به صلح و صلاح و یا به فیصله منصفانه می رسیدم! و دست کم فیصله شنیع و فاقد تمامی معیار های منطق و خرد بشری نمبر 41 بر 174 مورخ 1388/7/27 در زمان جمهوریت کذایی و معاونیت مقتدرانه مارشال محمد قسیم فهیم معلوم الحال؛ علیه من صادر نمی شد.

چرا که به ویژه باصلاح فیصله نمبر 41 و قبل بر آن فرستادن لجوجانه دوسیه دارای مرافعه طلبی و اصدار یافته به استیناف؛ توسط اداره حقوق وقت دوباره به محکمه ابتدائیه اینچنانی؛ نشان داد که قوماندان قسیم و سایرین؛ با وصف تمامی شقاوت و لجاجت در کارکرد ها مامور مؤظف بوده اند نه امر مطلق العنان.

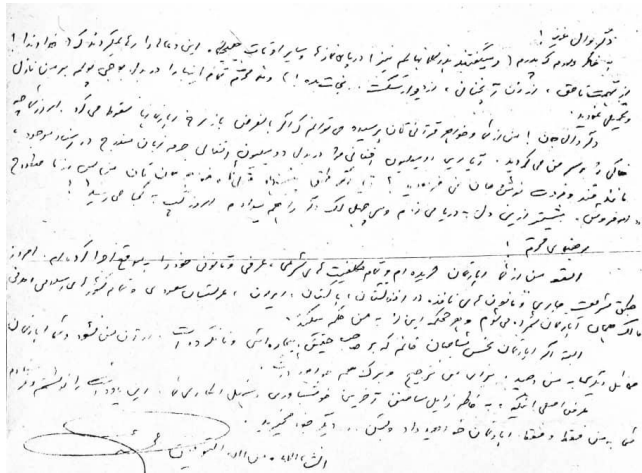
رویهرفته تنها کسی که در جریان مفتضحانه تخلیه آپارتمان از مشتری فضولی راضیه نامه و فامیلش؛ ضربت فیزیکی و اقتصادی دید؛ همانا مسئول رهنمای معاملات حسیب سروری بود. جواز فعالیت قانونی این رهنما مسترد و دکانش تخته گردید. اینکه برای مدت موقت بود یا قسم دایم؛ نمیدانم!

گنه کرد در بلخ آهنگری به شوشتر زدند گردن مسگری!

البته عبدالصبور خان رئیس وقت محکمه ناحیه نهم نیز غیرت کرده در قبال کاپی های مکاتیب زیادی که برایش آمد؛ آپارتمان 25 معروفه را در لیست «ممنوع فروش» ها قرار داد.

راستی بیع بات نخستن آپارتمان 25 بلاک 157 میان اینجانب محمد عالم مدعی بالاصله و بی بی شاه جهان مدعی علیها نیز در رهنمای معاملات انجام گرفته بود و کسی به نام دگروال محمد عظیم در رابطه مسئولیت داشت؛ آیا او چه سرنوشتی داشته خواهد بود به ویژه چنان که در اوایل دیدیم شخص جناب قوماندان قسیم جنگلباغ برایش دستور نظامی داده بودند:

تو چرا واسطه این خرید و فروش شدی؛ ما دیگر چیزی نمی خواهیم بشنویم؛ معامله را فسخ کن و خلاص؛ قومانده است قومانده! باز عاقبتش را میدانی دیگر؟!!



جزئیاتش را نمی دانم اما در پی همین قومانده و یک نامه شدید اللحن که به خاطر موضعگیری زبونه دگروال در قبال ترهات ضد قانونی و ضد شرعی جنرال قسیم؛ فردای آنروز من برایش فرستادم؛ دیگر تا چند ماه که در کابل بودم؛ هرگز او را ندیدم. (کاپی مقابل؛ آخرین سطر های آن نامه می باشد.)

مگر در دفاعیه شاه جهان مدعی علیها و نیز در باصطلاح فیصله نمبر 41 سال 1388 قضات بغات وقت؛ ضمن ضد و نقیض ها و دروغ های شاخدار فراوان؛ موردی وجود دارد که در واقع خود؛ بر سر خویشتن عریضه کردن است.

و آن که شباهت تام به مورد سند گرفتن مُرده سلطان محمد در 1367/12/8 دارد؛ این است:
...من اقساط باقیمانده آپارتمان را تحویل خزانه دولت نموده و قبالة شرعی نمبر (2441 بر 1056) مؤرخ 1371/10/5 را به نام خود... اخذ نمودم ...

«بعداً (بعد از اخذ قبالة 1371/10/5) من مدعی علیها که (- صلاحیت فروش آپارتمان را نداشتم! - در عدم صلاحیت!! در عدم وکالت داشتن از ورثه کبار!؛ در عدم موجودیت تجویز محکمه!...) خواستم آن را به شرط اینکه تمام پول قیمت آپارتمان را نقداً محمد عالم برایم بدهد به فروش برسانم که در همین مورد به تاریخ 1371/9/9 سته رهنا نیز ترتیب گردید». (تاریخ درست 1371/9/5 است) **معامله فروش آپارتمان متذکره** به اساس همین سته رهنا به شرط اعطای تمام پول قیمت آن نقداً از طرف محمد عالم مذکور برای من مدعی علیها **صورت گرفته** که مذکور مطابق به وعده شرط بیع را وفا نکرده بناءً من این بیع را قبول نکردم. چرا که تا شرط موجود نشود مشروط به وجود نمی آید.»

گذشته از نقاضت و سفاهت عجالتاً بدون شرح در متن؛ این خود بی بی شاه جهان مدعی علیهاست که سته 9 (1371/9/5) را یکی از شواهد حقانیت **معامله فروش** و دعوی نسبتی معرفی می دارد که سراپا به مسئولیت دگروال محمد عظیم رهنمای معاملات ترتیب و تحریر و تکمیل شده است. پس گواه و ضامن دیگر؛ شخص دگروال محمد عظیم مسئول رهنمای معاملات است که ظاهراً آدم جوانتر از من و بی بی شاه جهان «خواهر قرآنی» اش بود و در همان دهلیز آپارتمان 25 تحت دعوی؛ در دو اتاقه منزل 3 می زیست!

من پس از ربع سوم سال 1372 از کابل متواری شده و از بیراهه «کوتل مرغ» به شمال کشور رفته بودم؛ چونکه در سلسله سایر تباهی های تمام کشوری؛ تونل سالنگ سراسر منفجر و تخریب شده بود. و در نیمه های سال 1380؛ آن هم پس از آنکه شنیدم شورای عالی قضای امارت اسلامی «قرار تعویق سمع دعاوی مربوط به مکروریان ها» در رژیم قبلی را لغو نموده؛ و تونل سالنگ را نیز امارت اسلامی حتی الامکان باز کرده بود؛ باری کابل رفتم و به خانه دگروال محمد عظیم رهنمای معاملات سری زدم.

جوان خوش سیما و میان قد در را به رویم گشود. وقتی پرسیدم دگروال صاحب منزل تشریف دارند؟ گفت: دگروال صاحب؛ قضا کردند؛ من خسربره شان استم و از فامیل سرپرستی میکنم. چون هاج و واج ماندم و پرسیدم این فاجعه چگونه روی داد؟ گفت: زیر فشار ها؛ جان دادند!....

روزی دیگر مجبور شدم به تصور احتمال اینکه شاید کاغذ هایی از معاملات آپارتمان تحت دعوی از مرحومی رهنما بازمانده باشد، به دکاتی در صدیق مارکیت کابل بروم که سراغ گرفته بودم جوان موصوف آنجا کار می کند؛ نبود و گفتند زود می آید.

لحظاتی بعد نمایان شد و همینکه چشمش به من افتاد؛ دو پا داشت و دو پای دیگر قرض کرد و چنان گریختن گرفت که وصف شدنی نیست و آخر در کدام غاری به سختی؛ پنهان شد.

بدون روانشناسی؛ شما از این رویداد چه معنا و مفهوم و منظره دریافت می کنید؟! آیا چنین وحشت این جوان؛ از واقعیت غیرعادی و بسیار شوم و شنیع مرگ دگروال محمد عظیم یازنه اش حکایت ندارد که کاملاً به موضوع آپارتمان تحت دعوا و شاه جهان؛ مربوط بوده است؟! آیا این مرگ عجیب و اسرار آمیز وقوع یافته در راستای دسیسه های مافیایی؛ نباید تحقیق و بازرسی کشفی شود؟!

کاملاً احتمال می رود که راز های بزرگ و حتی مخوف در رابطه به این مرگ نابهنگام هنوز مکمل زیر خاک نرفته باشد؟!

این چه تقدیر و تصادفی است که ضامن یک معامله بزرگ، معامله بازیچه قوماندانها و قوماندانچه های «مافیا» شده گی و به دعوی و مرافعه افتادگی... اینچنین مرموز و نابهنگام از دنیا می رود؟! اسلام و شریعت که حالا اصلش حاکم است؛ چه می فرماید؟!

پرسیدنی است که خود من و فامیلم در جریان این معامله شوم با اخلاف حاجی محمد رحیم شهره آفاق؛ چه زجر ها و تهدیدات و تلفاتی را متحمل گردیدیم.

حدود ده یا دوازده روز پس از عقد بیع مندرج در سته 1371/9/5 پیرامون آپارتمان 25 بلاک 157؛ تصادفاً سری به همسایگی رهنمای معاملات افغان زدم. من اصلاً سراغ دگروال محمد عظیم را می گرفتم ولی شخص حاضر در دکان با خوشرویی استقبالم کرد، دعوت به نشست نمود، جویای احوالم شد و در اخیر پرسید:

دگروال صاحب؛ انشاءالله قبالة آپارتمان را برایت گرفتند؟

گفتم: نه کار هایش جریان دارد.

گفت: چرا اینقدر کشال شده، پیش ما که این کار ها از پنج روز الی یک هفته داش (دوام) ندارد.

در همین اثنا کسی نسبتاً با عجله از در دکان؛ سر درون کرده و گفت:

- آغا جان؛ شکر جور و سلامت می بینمت؛ وقت ندارم. همو- معامله آپارتمان دو منزله بلاک 8 که دیروز کرده بودیم؛ فسخ کنید. یک لک افغانی بیعانه که داده بودم هم نوش جان آغابیادر باشد؛ به کدام کس دیگر بفروشد.

آغا گفت، بیا داخل؛ خوب. سودا به رضاست. اگر راستی پشیمان شدی؛ اینجا شصت و امضا کن! شخص گفت: به چشم؛ هر امریت روی دیده. مگر گپ پشیمانی نیست، تصمیم تمام فامیل همین شد که خود را بکشیم دیگر؛ تا که دو باره اگر آفتاب کابل جان از مشرق برآید. امضا و شصت و خدا حافظی کرد و رفت.

آغا پس از آن به من رو کرد و گفت:

ببخشی؛ در معامله که دگروال صاحب بریت کرده کاری ندارم ولی اگر به جای همی برادر؛ سته همی اپارتمان به نام خودیت بگردانیم، زود صاحب یک سرپناه می شی انشاءالله!
همان بود که برادر- کارگر آمد و قصه در میان افتاد.
کارگر با ناراحتی گفت: پشیمانه ایشه خدا به مه نخورانه؛ مگر مره از سودا ماند؛ دیروز نفر دیگه هم خیلی گرم بود و از دست رفت.

آغا اشاره ای به من کرد و من هم بی اراده کامل؛ تأیید کردم.
و خطاب به کارگر گفت: ناراحت نباش؛ من؛ وقت عوضش؛ نقد و تیار برایت پیدا کرده ام.
سته از نو خانه پری شد و شصت و امضا و مهر و بغل کشی؛ خیر ببینی و خدا نصیبت کند...
کارگر؛ یکصد هزار افغانی را که من برایش بیعانه داده بودم؛ نزد آغا گذاشت و گفت: اگر نفره دیدی اینه عوض بیعانه دیروز؛ بریش پس بده و گر نه خودت میدانی؛ خدا؛ به من این قسم پول ها ره نخورانه!

این آپارتمان هم تنها «سند موقت ملکیت» داشت؛ ولی به راستی؛ هفته پوره نشده؛ رفتیم محکمه و قباله نهایی آن؛ به نام من صادر و تسلیم داده شد.

من با مختصر؛ دست کاری و تنظیم، کوچ و بار و اولاد خود را بُردم در آن جابجا کردم.
چند شباه روز بعد، برف سنگین و خنک شدید فرا رسید. شام بود که دروازه تک تک شد.
دگروال محمد عظیم رهنمای معاملات بود؛ بعد از احوالپرسی؛ آپارتمان را تبریک گفته افزود:

- حالی؛ آپارتمان شاه جان چطور میکنی؟
سوال سرم بسیار بد خورد؛ گفتم؛ از پول و خیرات سر من و یکماه دربدری ام؛ قسط هایشه تحویل کرده قباله می گیره؛ حالی؛ به کدام کس بفروش و فقط پول های مره کامل پس بده!!
گفت: والله اگه بمانمت تا کنار خودم نیارمت!
گفتم: از لطفت بسیار تشکر. مگر این آپارتمان؛ نصف قیمت آن تمام شد؛ دو منزل بالاتر است و شش متر مربع کمتر. بس ماست!

دگروال؛ که حتی به درون دعوتش نکرده بودم؛ دست مرا گرفت و گفت: بیا بیرون گپ می زنیم!
در بیرون سخنانش مرا جدی تر ساخت و خلاصه رفتیم خانه اش. شاه جان و شاه محمود را طلبید و به ایشان گفت:

اینه ده روز نشده هم اپارتمان خریده و هم در آن ساکن شده به نصف قیمت آپارتمان شما. میگوید:
مره تیر از شوروی چرب شما. معامله یک هفته کار داشت؛ شما از یک ماه بیشتر مرا سرگردان و خساره مند کرده اید و هنوز؛ عاقبت آن معلوم نیست؛ پول های مرا پس بدهید ...

شاه جان و شاه محمود مانند آنکه کوهی بر سر شان فرود آمده باشد؛ پریشان حال شدند؛ تته پته زیاد کرده گفتند همی حالی؛ پیسه یک پر هیزم ره نداریم بچه ها ره خنک می کشد؛ ما به لفظ خود ایستاد استیم؛ صبا به خیر قباله ما تیر میشود. به محکمه عریضه میدهیم و یک دو سه روز دیگر آپارتمان همراه قباله بریش تسلیم می کنیم؛ خیر است اگر پول کمبود کند؛ همی آپارتمان نوخریدگیش ره؛ چیزی که چار مسلمان قیمت کند؛ قبول داریم. هنوز خوب؛ برای مان یک سرپناه میشود.

خلاصه دگروال عظیم هم جانب آنها را گرفته گفت: خیر است سر اینقدر صبر و خرچ؛ سه چار روز دیگر هم ما را وقت بده؛ اینه مه آپارتمان خوده بریت گرو می تم و ده چار روز اگر کاریته خلاص نکردم کیلی ایشه بریت تسلیم می کنم!

و بعد افزود: من خاطر تبریکی و هم به خاطر یک اندازه پول پشت آمده بودم که می بینی یخ و برف کشنده آمده مخصوصاً برای طفل ها که کالای درست، جای گرم و شکم سیر ندارند!

خلاصه با تملق و تضرع و تگدی برای صغیر ها؛ مبلغ پانزده هزار افغانی دیگر از من گرفتند.

دیرتر به خانه برگشتم. دیدم که دهشت وصف ناشدنی در آن حکمفرماست و همه جا را خون و دود گرفته؛ خمیر خانم که در داش گازی آنرا می پخت؛ خون آلود روی فرش و لحاف صندلی ریخته!.....

پسرک دوازده سیزده ساله ام؛ از بازیچه های کودکانه بمی که از راکت های حزب اسلامی یا شورای نظار جمعیت اسلامی هر طرف پرت می گردید؛ یکی را یافته و به توهم چراغ برق دستی؛ آنرا برداشته بوده.

نیمه شب همینکه برق ها می رود؛ در پته صندلی؛ می خواهد «چراغش» را روش کند که انفجار مهیبی رخ می دهد؛ دست و کلک هایش را توته توته به هر سو پرت می کند. سراسر وجود خودش و خواهر کوچکس؛ پُر از زخم و چره باران می شود و یک چره بزرگتر نیز در چشمش اصابت می کند.

پیش از آمدن من؛ یک پسر جوان همسایه بالای ما که خداوند اجرش دهد؛ آنان را - با مشقت زیاد - با مادرشان به شفاخانه 400 بستر و سپس به صحت طفل اندیراگندی می رساند....

در حدود یک ماه این بچه و مادرش درین «صحت طفل» ماندند؛ در حالیکه مانند صد ها زخمی و مصدوم دیگر جنگ ها و جنایات؛ فقط با آب جوش داده زخم هایشان پانسمان می گردید؛ ازینکه دوایی هم بود یا نه؛ اصلاً چیزی یادم نیست! ولی در هر پانسمان سطل سطل چرک و ریم؛ از زخم ها تخلیه می کردند.

چون چره سطح چشم طفل را پاره کرده بود و باید دوخته می شد؛ سه شبانه روز راکت باران نمی گذاشت که ما مجروح را به اتاق عمل چشم 400 بستر منتقل نمائیم.

کودک مصدوم در آلمان تحت مراقبت ها و تمرینات برای بازتوانی





بالاخره هیأت دکتوران «دهکده صلح آلمان» کودک معصوم و مظلوم ما را در جمع 40 _ 50 آسیب دیده مشابه؛ تسلیم گرفته و در پروازی به آلمان انتقال دادند و طی نه ماه تداوی و جراحی هایی بسیار سخت پلاستیک؛ همانقدر کردند که از قطع شدن کامل دست و از بین رفتن اعصاب آن جلوگیری شود.

خانم - مادر جوان و زیبای حدوداً 28 ساله پسر - وقتی به خانه بازگشت به پیره زنی 60 - 70 ساله مانده شده بود که کمتر کسی از آشنایان به آسانی می شناختش.

کودک ما پس از اینهمه تداوی ها و جراحی های شاق برای خودش و عالمی از دلهره و غم و اندوه برای ما و خانواده؛ وقتی به وطن جنگزده و آفت سوخته و خانواده گرفتار نحوست؛ باز گشت که معامله آپارتمان 25 بلاک 157 با دخالت ددمنشانه جنرال محمد قسیم جنگلی و جنگلباغی و یاران مافیایی شرورش؛ در لته شوم و سیاه دعوی بی سرانجام پیچانیده شده بود.

از واپسین تصاویر روز های تداوی پسر در جرمنی !



خانی انسان که مانند خیلی های دیگر؛ پسر زخم خورده و دردمند من را در جرمنی؛ به فرزندی پذیرفته هم در شفاخانه و هم در خانه اش از او مواظبت مادرانه می کرد!

اینهمه در حالی بود که مخصوصاً پس از بیع آپارتمان 25 بلاک 157؛ اقارب زیاد من از سمت شمال کشور یا خود می آمدند و شله می شدند که برخیزید؛ همه چیز را صدقه سر کنید؛ برویم شمال؛ شکر هم چیز هست!

و یا هم به کرات و مرات احوال می دادند؛ نفر و حتی پول می فرستادند؛ که کابل را ترک کنید؛ شمال بیایید یا از کشور بیرون شوید. ولی این آپارتمان شوم و صاحبان شوم و واسطه های شومترش؛ بر پای ما عجیب زنجیر شده بودند.

تا آنکه حادثه هول انگیز بالایی رخ داد و پسر به المان رفت و 9 ماه پس؛ شکر با سلامت ممکن برگشت و از طرفی هم من به حد نهایی در عمل و تجربه دریافتم که اینجا اصلاً حکومت و قانون و امنیتی وجود ندارد؛ چه رسد به شریعت و اسلامیت ادعایی.

همان بود که در نوبتی خانم و فرزندانم را به همراهی کاکا خسر مرحوم که به همین منظور کابل تشریف آورده بود؛ راهی شمال کردم و پس از مدتی خودم نیز با یکی از دوستان از بیراهه «کوئل مرغ» کابل آفت زده را ترک نمودم. «کوئل مرغ»؟ یعنی اینکه تونل سالنگ انفجار جهادی داده شده بود!

از فحواى سراسر سند «استدلال دیوان مدنی» و «دفع مدعی علیها» چنین پیداست که سند (ملکیت) مؤقت مؤرخ 1367/12/8 به نام سلطان محمد؛ فوت شده در شش ماه بعد؛ گرفته شده است.

و این یعنی جعل بسیار بزرگ؛ چون به خاطر میراث ساختن آپارتمان دولتی صورت گرفته؛ پس اینجا میراث؛ سراپا **خیانت به امانت** می باشد. این جرمی است بزرگ؛ تمسخر شنیع به شریعت و قانون کشور که هم مسئولان تصدی تدویر و مراقبت مکروریان ها؛ هم محکمه ناحیه نهم شهر کابل و هم مدعی علیها مرتکب شده اند!

اینجا و در همین زمان؛ سخن بر سر این نیست که بنا بر براهین آهین؛ مرحوم سلطان محمد ملکیتی نداشته و لهذا جایدادی از او به میراث نمانده که به صغیر و کبیرش تعلق گیرد؛ بلکه درست بر سر این است که بیوه ظاهراً بیکس و کویی؛ چگونه بر سر اینهمه مقامات و مراجع قانونی و مسئول؛ شیریه مالیده و از زیر ریش همه؛ خرسوار گذشته و مقاصد خود را عملی نموده است؟؟

این؛ سوال کوچکی نیست و جوابی غیر از این ندارد که میرمن شاه جهان و پسران ارشدش؛ از همان آغاز دارای پشتوانه قوی در حد یک «مافیا» بوده است و این مافیا چندین جا خود را تقریباً به طور برهنه نیز نشان میدهد!

یادم می آید؛ شخص نسبتاً جوانی که عبدالله نام داشت و شوهر خواهر بی بی شاه جهان خوانده می شد؛ وقتی از ناسازگاری هایی در معامله من با خیاشنه اش شنیده بود؛ روزی به من گفت:

به ژنده و گنده اینها نبین؛ پشت سر این ها چنان قدرتی است که عقب منطق و حق و حقوق و قانون و شریعت نمی گردد؛ اگر پوستین را چه پوشید؛ گرد گرد ات میکند و ممکن است به اقارب و بازماندگانت هم حمله ور شود. ببین نمیگویم رحم نمیکند؛ برای آنکه این هیولا رحم و انسانیت ندارد!...

به نظرم آنچه محترم عبدالله می گفت که متأسفانه چندی بعد اصابت راکت؛ یک یا هردو پایش را نابود کرد؛ عبارت بود از «مافیا».

جانفشانی جنرال قسیم جنگل‌باغ و غند مکمل و مقتدر تحت امرش در راستای منویاتی که ظاهراً شاه جهان آنرا تمثیل میکند؛ دومین مورد خود نمایی این مافیای مخوف است. و اولین خود نمایی آن در همان

تحمیلات بر تصدی تدویر و مراقبت مکروریان ها؛ محکمه ناحیه نهم و مسئولان شهر سازی می باشد که کاریست کارستان.

فهمیدن اینکه «مافیا» از خانم شاه جهان و فرزندان ارشد یا غیر ارشدش؛ چه بهره می گرفت که به اینهمه خود را به آب و آتش زدندش بیارزد؛ ممکن نیست. مگر اینکه در هرحال؛ نیروی مافیایی در عقب اینان بوده و عمل کرده است اظهر من الشمس می باشد.

مورد مرگ نابهنگام دگروال محمد عظیم رهنمای معاملات آپارتمان 25 بلاک 157؛ اگر کاملاً طبیعی تثبیت نشود؛ می تواند کار «مافیا» باشد. دگروال محمد عظیم نه تنها یک ماه از عقد بیع در سته 1371/9/5 تا صدور قبالة 2441 مورخ 1371/10/5 آپارتمان به نام ورثه جعلی؛ در تماس با شاه جهان و پسران (و دوستان)ش بوده است بلکه با وقت کشی های سوال بر انگیز زیاد از تاریخ قرار داد در سته مؤرخ 1371/9/5 تا تحویلی «سبسایدی» برای اجرای قبالة به نفع محمد عالم؛ یعنی 1371/12/24 درست سه ماه و بیست روز با آنان محشور بوده است.

گمان می رود که پس از اجرای قبالة 2441 تیم شاه جان و عقبه اش؛ علاقه ای به دوام و اختتام معامله نداشته اند. چنانکه در یکی دو بار مراجعه پس از قبالة؛ ایشان تقاضای مبالغ هنگفتی می کردند و با بهانه های عجیب می فرمودند که حاضر اند در بدل دریافت چنین پول؛ آپارتمان را با قبالة عرفی به من تسلیم کنند.

این فرمایشات را نه تنها من نپذیرفتم و حتی موجبات احتیاط بیشترم را فراهم نمود؛ بلکه به وضوح دگروال محمد عظیم نیز نپذیرفته و منجمله روز های دربدری اولیه را به ایشان یاد آور می شد.

خلاصه؛ موضوع با تائی بسیار و اغلب هم با فشار وارد کردن های پیهم محمد عظیم رهنما دو ماه و بیست روز دیگر لنگان لنگان پیش رفت تا به تصویب اجلاس کمیسیون ذیصلاح شهر سازی و تحویل شدن «سبسایدی» انجامید که فردایش باید آپارتمان به من تسلیم و قبالة اش اجرا می گردید؛ اما چنانکه دیدیم با دراماتیزاسیون بسیار حیرت آور؛ جای محکمه و سایر مراجع شرعی و قانونی را؛ قرارگاه قوماندانی جنرال محمد قسیم جنگلباغ گرفت.

می توان تصور کرد که در جریان فراز و نشیب و تلخ و شیرین این سه ماه و بیست روز تماس های دگروال محمد عظیم با این خانواده عجیبه که از قضا همسایه ایشان نیز بود؛ چیز هایی از اسرار مگو؛ بر وی آشکار شده باشد که خاموش ساختنش را ایجاب می کرده است.

سومین مورد که «مافیا» وجود فیزیکی و دهشتناک خود را حد اقل برای من متبارز ساخت؛ قسماً در کاپی سند پایانتر آشکار است. در 13 اسد 1381.

این مورد طی عریضه 125347 من به ریاست ولسی جرگه وقت به زعامت محمد یونس قانونی که نمبر ثبت 118 مورخ 1388/1/29 را دارد؛ نیز صراحت کوتاهی داده شده:



«... با ایجاد حکومت موقت؛ امکانات نهاد استخبارات نظامی به قوماندانی جنرال ظاهر اغبر برای تهدید، تخویف، توقیف و استنطاق کاملاً عجیب و ضد قانونی من مورد استفاده قرار گرفت. از همه دهشت انگیز تر بی اعتنائی جناب محمد یونس قانونی (آنوقت وزیر معارف) در مقام یکی از رهبران طراز اول قوماندانان جهادی متذکره؛ موجب التوا بیشتتر حل و فصل قضیه و ترک کابل از طرف من نومید شده گردید.»

در آنوقت الحاج عبدالجبار شلگري رئيس كمسيون عرايض و سمع شكايات ولسي جرگه بود. وی عريضه نخستينم را كه گویا دارای درشتی هایی بود؛ پذیرفت و گفت:

متن را تغییر داده تنها مسایل حقوقی ات را مطرح كن كه امر جریان دوسیه و فیصله عادلانه آن داده شود.

با اینهم من فشرده مطالب فوق الذکر را درج عريضه تازه کردم. اینبار با ناراحتی عمدتاً به خاطر روایتی که از یونس قانونی شده بود؛ پذیرفت و چندی بعد چنین مکتوب داد:

«... در جلسه تاریخی 1388/1/30... كمسيون تصمیم اتخاذ نمود از اینکه عارض مدعی است که در ارتباط آپارتمان 25 بلاک 157 مکرویان سوم اسناد معتبر به دست دارد؛ عريضه منحیث ارتباط به وزارت عدلیه گسیل گردد...»

خوب. عريضه با 17 ورق کاپی اسناد به وزارت عدلیه و باز به ریاست حقوق گسیل شد؛ در جمع این کاپی ها و هم در دوسیه؛ سندی که قبلاً حصول مرافعه طلبی شده بود؛ نیز وجود داشت؛ معهذا ریاست حقوق دوسیه نسبیتی را باز به محکمه ابتدائیه ارسال کرد.

من نه تنها اعتراض و مخالفت بسیار جدی در همان ریاست نمودم بلکه طی عريضه هایی به مقام ستره محکمه و به مقام ریاست محکمه مرافعه کابل مخالفتم را با منطق و استدلال با این مقامات عالیه در میان گذاشتم و یادم می آید که به در های دیگری هم دق الباب کرده بودم ولی احکام و سخنان شان گویا با آب دهان مرده نگاشته می شد و هیچ جایی را نمی گرفت. اینک میدانم که پشت ورق این احکام و اوراق؛ اوامر واجب التعمیل دیگری وجود داشت لذا مسئولان به ویژه در ریاست حقوق مکلف بودند که بنده را فقط و فقط به گودالی که «مافیا» حفر کرده بود؛ سرنگون کنند!

و این گودال نام داشت: دیوان مدنی محکمه ابتدائیه حوزه دوم کابل! و حتی شانزده صفحه لهُو و لُهب و لای و لُوش بیرون آمده از آن؛ نشان داد که اطلاق «گودال» به آن؛ توهین به این واژه ارزشمند است!

.....

درین فضلات
گودالی؛ موردی
دیگری می بینیم
که آن نیز شباهت
تام به مورد سند
گرفتن مُرده
سلطان محمد در
1367/12/8
دارد:

«...من
اقساط باقیمانده
آپارتمان را تحویل
خزانه دولت
نموده و قبالة
شرعی نمبر
2441)
بر 1056 مؤرخ
1371/10/5 را
به نام خود... اخذ
نمودم ...
بعداً (بعد از
اخذ قبالة
1371/10/5) من
مدعی علیها که (-

صلاحیت فروش
آپارتمان را نداشتم
- در عدم وکالت
داشتن از ورثه
کبار؛ در عدم
موجودیت تجویز
محکمه...-)

خواستیم آن را به شرط اینکه تمام پول قیمت آپارتمان را نقداً محمد عالم برایم بدهد به فروش برسانم که در همین مورد به تاریخ 1371/9/9 ستهء رهنما نیز ترتیب گردید». (تاریخ درست 1371/9/5 آست)
معامله فروش آپارتمان متذکره به اساس همین سته رهنما به شرط اعطای تمام پول قیمت آن نقداً از طرف محمد عالم مذکور برای من مدعی علیها صورت گرفته که مذکور مطابق به وعده شرط بیع را وفا نکرده بناءً من این بیع را قبول نکردم. چرا که تا شرط موجود نشود مشروط به وجود نمی آید.»

چه دلاور است دزدی که به کف چراغ دارد!

توضیح پیرامون توقیف و استنطاقم توسط استخبارات نظامی جناب جنرال ظاهر اغبر

13 اسد سال 1381 که از ماه های آغاز اداره مؤقت در کشور میباشد؛ روز جالب و غیر منتظره و آموزنده ای برای من بود؛ درین روز دومین پسر کبیر شاه جهان نامه یعنی رحمت الله ولد سلطان محمد که ماشاء الله افسر عبور و بانقوذ استخبارات نظامی شده بود و من از آن غافل بودم درحالی بهمینستی تعداد زیادی از همدمستان و افراد تحت امرش مرا کشتان کشتان به درون آن اداره بردند که لابد ده ها تماشاگر مرعوب و حیران سرک های میان این اداره و ستره محکمه در چهار راهی «جهاد و مقاومت» می پنداشتند که اگر نه بن لادن احتمالاً فرد دوم یا سوم القاعده به دام افتاده است.

نیمه های شب آنروز در قید ضمانت رها شدم و فردا موضوع را به ریاست دولت عارض گردیدم احکام مقام اول کشور چنانکه فوتوکاپی اسناد نشان میدهد؛ از سلسله وزارت دفاع ملی به حضرت جنرال ظاهر اغبر و معاونان شان فرستاده شد.

خیال میکردم غایبه خاتمه یافته و میتوانم چنصباحی در کابل تنفس کنم. بالاخره شاید جهت اینکه ضامنم از تکفل من رها شود؛ در حالیکه کاپی های متذکره را در دست داشتم؛ به استخبارات نظامی رفتم اما با قدم گذاشتن در آنجا دنیا بر سرم تاریک گردید و تحت الحفظ به مرکز نظارت و تحقیق آن اداره در جوار میدان هوایی کابل فرستاده شدم. پس از دو سه روز مستنطاقان دریافتند که امکانات اداره خاص امنیتی به امر شخصی صد درصد غیرمربوط به آنان و اداره شان مورد سوء استفاده قرار گرفته و خلاصه با قانع ساختن حضرت اغبر المجاهدین و معاونان شان؛ اوراق سیاه شده را به دست همان افسر رحمت الله جهاد یار و مقاومت پناه سپرده فرمودند:

اینها و مدعی را ببر و به محکمه تسلیم کن!

رحمت الله صاحب مرا برده به محکمه ناحیه نهم تسلیم دادند وای اوراق را نه!

آرزو منم این اوراق از نزد ایشان مطالبه و تحت غور قرار داده شود.

پس از این رویداد تا چند صباحی که در کابل طاعت آوردم منجمله شخصی به نام «قوماندان پنجشیر» هم به معیت رحمت الله خان گیرم آورده برایم در گشتن بی قید و شرط از حقوقم را گوشزد کرده و فرمود که اولاً دوسیه و بعد خودم را گم و نیست خواهد کرد ...

لذا ناگزیر کابل را به «شیران طاغوت شکن ...» گذاشتم و چون پس از شش سال بازگشتم دریافتم که واقعا تهدید قوماندان پنجشیر در مورد دوسیه نسبتی عملی شده بود و اثری از آن در ادارات حقوقی و قضایی پیدا نشد.

تا اینکه به دنبال یک استغاثه من؛ معلوماتی از تصدی تدویر و مراقبت میکرووریلها خواسته شد و با کمال تعجب دوسیهء محاکماتی متذکره از کنج آن تصدی سر بر آورد. من صرفاً قادر شدم مکثوب آتی را از آن نقل نمایم:

ریاست محکمه ناحیه نهم
مدیریت تحریرات

* 1051

282

81/9/ 27

گرچه اساساً این شعر یک بیت عاشقانه و عارفانه از حافظ بزرگ است؛ اما بنا بر ضرورت شدید اجتماع در بیان هویت و شخصیت رهنان و دزدانی که جرایم شان را بدون پنهانکاری یا بدون بیم از رسوا شدن انجام می دهند و دست کم از خلق خدا؛ ذره ای شرم و حیا و هراس و پروا ندارند؛ با تغییر واژه «شب» به «کف» به ضرب المثل سخت گسترده دامن مبدل شده است.

شاید موردی که در پوزیشن دوم؛ خانم شاه جهان تحت حمایت «دزدان و قطاع الطریقان همکاب اشغالگران امریکایی» از خود نشان میدهد؛ یکی از منطبق ترین محل استفاده و کسب فیض از این ضرب المثل والا باشد.

توجه کنید:

چه دلاور است دزدی که به کف چراغ دارد!

ابتدای این نگارش از قول «هیأت قضایی شروفساد» آوردیم که:

سلطان محمد شوهر و مؤثر[؟] مدعی علیها... بعد از تحویلی ده فیصد قیمت آپارتمان (25 بلاک 157) سند مؤقت (2291) 1367/12/8 را به دست می آورد. بعداً .. آپارتمان را برای وارثین خود به میراث[؟] می گذارد.

به یاد داشته باشید: - سند مؤقت مؤرخ 8/حوت/1367.

قاضی های مذکور که در یکی از متحدالمال های مورد توشیح جناب امیرالمؤمنین (شیخ هیبت الله حفظه الله)؛ «بغات» نامیده شده اند؛ در همان «فقره 1 استدلال...» خویش؛ در ورق دوازدهم فقط یک سطر پائین تر؛ ادامه می دهند:

بعداً (بعد از 8 حوت 67) شاه جهان مذکوره به اساس وصایت خط نمبر 105 مورخ 16/عقرب/1367 ... از طرف اولاد های صغار سلطان محمد وصیه تعیین می شود.

گفتیم بدین ترتیب «زمان و تقویم» برای شاه جهان و هیأت قضایی بغات شروفساد؛ **4 ماه و 4 روز کامل عقبگرد کرده** تا اینان «وصایت خط» فوق الذکر را - آنهم فقط در یک روز- ترتیب و «وصیه» تعیین کنند تا میراث (4 ماه بعد!!) بر جا گذاشتنی سلطان محمد متوفی؛ ضایع نشود؟! مسلماً چنین مدعایی که پس از حوت 67؛ **عقرب 67** بیاید؛ غیر طبیعی، غیر عقلانی و لهذا غیر شرعی، غیر قانونی و باطل است؛ پس فقط طی همین چند سطر محدود؛ هم دفاعیه پر از کذب و تناقض مدعی علیها و هم فیصله کشدار شانزده صفحه ای نمبر **41** مورخ **1388/7/27** هیأت قضایی دیوان مدنی محکمه ابتدائیه حوزه دوم کابل نقض گردید و از بنیاد مردود قرار گرفت.

بنابر همین واقعیت اظهر من الشمس؛ شاه جهان مدعی علیهای دفاعیه والا؛ همان دلاور دزدی است که به کف چراغ دارد!

او؛ «سند» و «ملکیت» و «میراث» و «ورثه» و «صغیر و کبیر» همه را جعل کرده است. در عالم واقع همه چیز کذب و دروغ است و «دزدی»!

اینکه ممکن نیست پس از حوت 67؛ **عقرب 67** بیاید؛ یک واقعیت اظهر من الشمس جعلکاری خانم شاه جهان در مورد سند **8 حوت 67** می باشد.

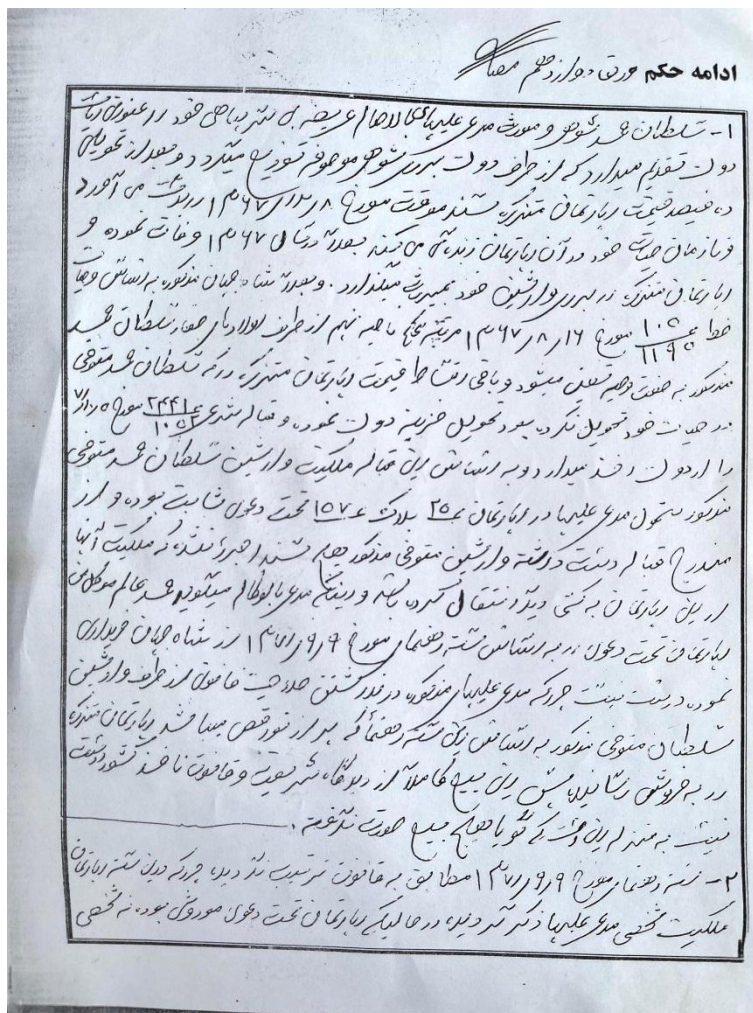
تازه؛ خود سخن از **وصایت خط 16** **عقرب 67** گویای آن است که قبل برآن؛ سلطان محمد؛ زنده نبوده است؛ از آنجایی که درین وثیقه پیش از وصایت و تعیین وصی؛ «حصر وراثت» به عمل می آید؛ لهذا

ابتدا باید تاریخ وفات ولی صغیر و کبیر مشخص شود که مشخص هم شده است و آن عبارت است از **20 سنبله 1376!**

اینکه بین تاریخ وصایت خط و فوت ولی صغیر و کبیر؛ یعنی سلطان محمد بازم 56 روز دیگر فاصله است؛ درازای ریسمان دروغ و دزدی و جعلکاری شاه جهان را به 6 ماه و نیم ماه می رساند. بدینگونه سلطان محمد مرحوم در **20 سنبله 1376** بدون دریافت **سند ملکیت موقت** آپارتمان 25 بلاک 157 از دنیا رفته بوده است!

پس حیثیت و اهلیت شرعی و حقوقی مرحومی در زمان وفات؛ عبارت است از «مستاجر» ملک اجاره ای «امانت بیت المال»

"ملک اجاره ای" در کدام قانون و شریعت عالم اعم از شرق و غرب؛ اعم از اسلامی و غیر اسلامی؛ به کی میراث گذاشته می شود که به صغیر و کبیر سلطان محمد و بی بی شاه جهان میراث گذاشته شود؟؟ تمام سخن شاه جهان در «دفاعیه» - و در همه آنچه از پشت و از پیش باد کرده است و باد می کند - فقط مبتنی بر همین کذب کبیره است و قضات بغات مذکور نیز همان گند و چرند را نشخوار و تکرار و تائید می دارند و بس!



آیا پس از آشکارا شدن آفتابی اینکه «ملکیت و سند» ادعایی تیم شاه جهان؛ حتی به اندازه خس؛ اساس و تهداب ندارد و اثبات جعل کبیره «میراث» ساختن ملک بیت المال و متفرعات آن؛ لزومی دارد که چرنیایات دیگر خانم شاه جهان و سه غلام نوکر بادنجاناش - «هیأت قضایی شر و فساد» - نیز بررسی شود؟ البته که نه!

ولی مسئله دیگری هست که سلسله ای از ایضاحات را الزامی می کند و آن این است که همین آپارتمان با جعکاری هایی که دیدیم و دریافتیم؛ فروخته شده است و سپس همراه با جنایتکاری های لرزاننده به دعوی طولانی 35 ساله کشانیده شده و جانب مشتری را متحمل ضرب و شتم و زندان و خسارات باور نکردنی گردانیده است و هم اکنون دارای یک دوسیه متجاوز از 370 صفحه ای در محاکم و ده ها صفحه افشاگری و اعتراض در اینترنت می باشد.

اینجاست که یکی از مدعیات یاد شده خانم شاه جهان به طور مضاعف جالب می شود و مختصر توضیحاتی ضرورت دارد.

(بعد از اخذ قبالة 1371/10/5) من مدعی علیها خواستم آن را به فروش برسانم که در همین مورد به تاریخ 1371/9/9 ستهء رهنما نیز ترتیب گردید». (تاریخ درست 1371/9/5 است) **معامله فروش ایارتمان متذکره** به اساس همین سته رهنما به شرط اعطای تمام پول قیمت آن نقداً از طرف محمد عالم مذکور برای من مدعی علیها **صورت گرفته** که مذکور مطابق به وعده شرط بیع را وفا نکرده بناءً من این بیع را قبول نکردم. چرا که تا شرط موجود نشود مشروط به وجود نمی آید.»

آیا عجیب و حتی ترسناک نیست که «زمان» اینهمه به خواست شاه جهان عقب گرد های مکرر در مکرر میکند:

- از 8 حوت 67 به 16 عقرب 67 بر می گردد. 3 ماه و 22 روز به عقب!

- از 16 عقرب 67 به 20 سنبله 67 بر می گردد. 56 روز به عقب!

به حساب جمعی: 5 ماه و 18 روز به عقب!

و اینک:

- از 5 دلو 1371 به 5 قوس 1371 بر می گردد. 30 روز کامل به عقب!

آیا این بی بی؛ یک زن آدم عادی است یا یک مادر آل، یک ماده ابلیس، یک هیولای جادو، یک دیوی فضایی یا یک «وال دریایی»...؟؟؟

آیا در تاریخ حقیقی و مستند بشری در هزاران سال - جدا از تنوری توطئه و شبه علم - چنین آفتی دیده شده است که بر زمان تا این حد امر و نهی و فرمان و اقتدار داشته باشد؟!

تنها پرستندگان «غلاط» حضرت علی(رض) باری؛ آوازه کرده بودند که یکبار - فقط یکبار! - نماز عصر حضرت قضا شد؛ ایشان بر آفتاب امر کردند که واپس در جای لازم برگردد؛ تا نماز شان صحیح ادا شد و خورشید رخصت رفتن یافت.

منتقدان «غلاط» در جایی نوشته بودند که ایشان با این کذب نابخشودنی؛ بر قرآن و اسلام اهانت کرده و عقل و شعور تمام بشریت را به تمسخر گرفته اند.

اکنون بی بی شاه جهان؛ بر قرآن و اسلام و بر عقل و شعور تمام بشریت چه کرده است؟!

آیا شاه جهان که زن بیسوادی است؛ به تنهایی مرتکب اینهمه فوق جنایت شده است؛ آیا نباید همدستان شاه جهان؛ به درجه نخست دو پسر کبیر اولی اش و به درجه دوم هیأت قضایی شر و فساد و معاونین اینها به صلابه کشیده شوند؟!

بازهم: چه دلاور است دزدی که به کف چراغ دارد!

به تاریخ 1371/9/5 **معامله فروش ایارتمان متذکره** به اساس همین سته رهنما به شرط اعطای تمام پول قیمت آن نقداً از طرف محمد عالم مذکور برای من مدعی علیها **صورت گرفته** که مذکور مطابق به وعده شرط بیع را وفا نکرده بناءً من این بیع را قبول نکردم. چرا که تا شرط موجود نشود مشروط به وجود نمی آید.»

اعتراف بدون ذره ای اما و اگر؛

با جعلکاری؛ تزویر، دزدی و خیانت به «امانت» و پس از عالمی انکار و «من صلاحیت نداشتم»، «در عدم تجویز» و معناً در غیاب من، بدون اطلاع من و شرکای من (پسران کبیرم!)...گفتن؛؛ بالاخره: اعتراف بدون ذره ای اما و اگر؛ **معامله فروش ایارتمان متذکره** به اساس همین سته رهنما(1371/9/5) به شرط اعطای تمام پول قیمت آن نقداً از طرف محمد عالم مذکور برای من مدعی علیها **صورت گرفته**

- **معامله فروش ایارتمان متذکره... صورت گرفته!**

- معامله فروش ايارتمان متذکره... صورت گرفته!

- صورت گرفته؛

منتها به اساس همین سته رهنما به شرط اعطای تمام پول قیمت آن نقداً از طرف محمد عالم مذکور برای من مدعی علیها؛

- به اساس همین سته رهنما (1371/9/5):

معامله فروش ايارتمان متذکره!

بلی - صورت گرفته

الحق که - صورت گرفته

درین دیگر شکی نیست؛

دیگر انکاری نیست که:

معامله فروش ايارتمان متذکره؛ صورت گرفته!

منتها به اساس همین سته رهنما به شرط اعطای تمام پول قیمت آن نقداً از طرف محمد عالم مذکور برای من مدعی علیها؛

آیا این ادعای «شرط» هم مانند همان پس از 8 حوت در 16 عقرب و پس از 5 جدی در 5 قوس رفتن نخواهد بود؟

لطفاً «همین سته رهنما» را به دقت ببینید. با اینکه فوتو کاپی است؛ انشاءالله دیدنی است!

اولاً در کجای همین سته رهنما شرط اعطای تمام پول قیمت آن نقداً از طرف محمد عالم مذکور برای مدعی علیها؛ وجود دارد؟ برعکس؛ شرط اعطای تمام سه میلیون و نهصد هزار افغانی پول در محکمه پس از اقرار برای قباله معینه؛ قید می باشد!

ثانیاً آیا در تاریخ 1371/9/5 مدعی علیها آپارتمان دارد که به حیث «مشروط» در اختیار مشتری قرار دهد تا او «شرط ببع» را وفا کند یعنی تمام پول قیمت را نقداً بپردازد؟! مگر؛ آپارتمان تا 71/10/5 (روز اجرای قباله 2441) پوره یک ماه دگر در ملکیت مطلق دولت نیست؟!!

خواهید گفت: در ملکیت دولت باشد؛ باشد!

برای کسی که «زمان» را 4 - 5 ماه عقب بر می گرداند؛ این یک ماه؛ نصور هم نیست. باز آنچه ملکه شاه جهان می گوید: نعوذ بالله؛ امر «كُنْ فَيَكُونُ است!» این؛ را از همان؛ «زمان؛ بر گرداندن هایش»؛ باید می فهمیدیم! فهمیدیم و دقیق هم فهمیدیم؛ اما به خدایی باور کردن یک بیوه کذاب و جعلکار و رهنی از رهنان سر گردنه؛ سخت است و شدنی نیست!!!!

ولی چه باید کرد، در کشور بلند رتبه ترین در فساد، معافیت از بازخواست و مجازات، بی حرمتی به قانون و بی ارجگذاری به شرع و به عرف؛ به عنعنه و به اخلاق و به فرهنگ؛ چه عجب است حتی «بیوه بیچاره» بیسوادی به پشتوانه قوماندان قسیم ها، حکیم الله ها؛ ظاهر اغبر ها، یونس قانونی ها... و بالواسطه؛ گردن کلفت های اشغالگران امریکایی و ناتویی، خود و تیره و تبارش را نعوذبالله! «خدا» بیندارد و بی پروا و بی حیا و بی ترس و بی اندیشه؛ دعوای خرق عادت و کاروایی های خدا گونه راه بیاندارد؟!!

البرز الهمدانی اوفســــــــــــــان

دارند، حوازی نمبر ----- واقع مارکیت منکر وریان اول

خرید و فروش ابارتہا ن - خانہ - زمین - موتر -

11.9 f

اینجانب (شماره حائری) ولد (عسکری) از زند ، قد ذکر، شماره

مسكونہ ناحیہ (۹) ولایت (۱۰) يك باب اپارتمان (۱۱) اطافہ

وقت اسکے - ۱۵۷ - مکرور بیان مستم را را ی قبائے شرعی نمبر ۱۱۱۱

خویش را که محدود است بدین حدود اریف

رقاء، ٢٩، غصاء، ١٠، شفاء، ١٠، (فعا) (أش) جنوباء

Alma 1:1

[Faint handwritten notes at the bottom of the page]

1149

1955

بالتور وطم

روشنرسانید مواز جمله مبلغ (*مبلغ هزار و پنجاه*) افغانی انرا بطردو

شکی اخذ نمود او باقی مبلغ (هفتصد و پنجاه و نه هزار و هشتاد و پنج افغانی) انرا در موقوفه

ار قبالة شرعی از محکمه اخذ میدارم .

بشرح ذیل موارد قرار ہذا از طرف جانبین مورد قبول است :

هیسرو قبایله قران مو افتم حاسین

تکسیر ره زما بعد از موافق حائسین فرمود یک از بایم و فرمود یک از مشت

ظور پیشکش اخذ میگردد و در صورت پشیمانی و یا فسخ معامله و غیره

دوباره مستقر نمیشود.

هذه مياه مملوكة هذا املا مبدل في موضوع نقد وقرض ويا كسرو

و ما تضمنه ان من ظن ان

1. The first part of the document is a list of names and their corresponding dates. The names are listed in a column on the left, and the dates are listed in a column on the right. The names are: John Doe, Jane Smith, and Bob Johnson. The dates are: 1/1/2020, 2/1/2020, and 3/1/2020.

وَقَالَ اِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُنَافِقِيْنَ

1. 3. 1954

د ډېر ځورېدو ځای په ځای کې د دولت د پرمختګ په نوم د پېدا کېدو مینمایست

فصل اول در بیان تعریف و اقسام

کمیسیون رهنما در اردو و صورت قابل بازگشت نهیاشد

مدرسه امضا

شربت و امضا مشتری

ست و امضا با یمنغ

عنہما معاملاً

10/10/10

5.15

مگر؛ باز هم جای پرسیدن دارد که آیا او به تنهایی و بشخصه؛ چنین آسمان و زمین را بهم دوخته و زمان و تاریخ را قاطی پاطی نموده است؟؟
البته که نه! چرا که چنین چیزی ممکن نیست!
درفشانی به عبارات دیگر:

- قبل از ترتیب این سته (1371/9/5) شرط گذاشته شده بود که تمام پول را نقداً برآیم بدهد.

پول آپارتمان نداشته را؛ آپارتمانی را که ملک مطلق بیت المال است و ذره ای تضمین وجود ندارد که شاه جهان اصلاً بتواند مالک آن شود. چنانکه اگر مرد یا زن هوشیار و مصممی پیدا می شد که در برابر اینهمه جعکاری ها می ایستاد؛ غالباً آپارتمان به قباله 2441 - 1371/10/5 نمی رسید.

حالا که رسیده است؛ آیا همه چیز تمام است؛ دیگر اصلیت و جعلیت آن مسئله ای ندارد؟؟؟!
همین جا قابل یاد دهانی است که من محمد عالم مشتری؛ زمانیکه با ادعای داشتن وصایت خط و سند موقت ملکیت؛ قرار داد پیش فروش آپارتمان طی سته (1371/9/5) را عقد می کردم؛ از دو حقیقت آگاه نبودم و نمی توانستم آگاه باشم.

نخست اینکه «میراث» سلطان محمد و سند و تقسیم و ترکه اش همه جعلی و فاقد کوچکترین اساس شرعی، حقوقی و قانونی می باشد و دوم اینکه شاه جهان خانم و پسر ارشدش شاه محمود؛ عیناً به سان دلقک ها؛ دارای چهره ها و هویت های دیگری هم هستند.

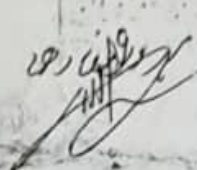
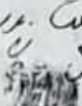
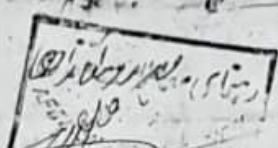
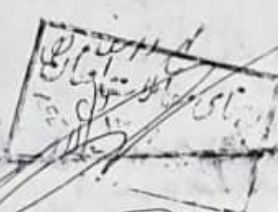
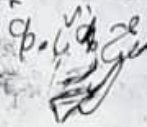
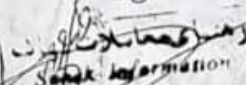
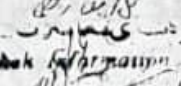
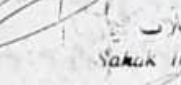
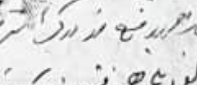
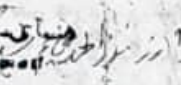
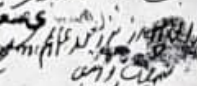
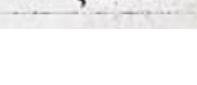
آنوقت رحمت الله پسر دوم شاه جهان خورد سن و خجالتی بوده در امور این چینی اصلاً نزدیک نمی شد و به سخن محمد عظیم رهنمای معاملات طفل معصوم بود ولی چار- پنج سال بعد مخصوصاً که تحت بال و پر جنرال ملیشه؛ ظاهر اغبر در آمد؛ به آفتی مبدل گردید.

گفتم که «شرط» ادعایی شاه جهان؛ مانند «عدم صلاحیت» و ده ها گندواره همزمانش؛ کذب کثیف و فراتر از کثیف است. شاه جهان؛ طبق سته متذکره؛ فقط وقتی که قباله آپارتمان را از محکمه حصول و یکجا با آپارتمان به مشتری تحویل می داد؛ می توانست و می بایست از مشتری؛ درست مبلغ هفت ملیون و نهصد هزار افغانی پول باقیمانده را؛ نقداً دریافت کند! شرط چنانکه در سته می بینید این بود و نه آن کند که از دهان شاه جهان بی بی باد میشود!

اما این پلنگ به ظاهر ملنگ و بیکس و کوی و مُردنی؛ با شیدای های ابلیسانه تزویر و تگدی و فریب و رهنی خلاف شرط مندرج در سته؛ پول های اضافی ملیونی از من مشتری ستانده است و تنها جای خوشبختی در اینست که تقریباً همه را با مناسبت ها و تاریخ ها نه تنها بشخصه بلکه طور تیم وار رسید داده اند!

توجه فرمائید از تاریخ سته 1371/9/5 تا تاریخ قباله 1371/10/5 و آویز نمبر 26-1371/12/22 تحویلی سبسایدی؛ براساس رسید های پولی؛ شاه جان و شاه محمود پسر ارشدش چه مبالغ هنگفتی از من به دست آورده اند منجمله برای تحویلی متباقی اقساط آپارتمان؛ محصول قباله 2441؛ تحویلی سبسایدی...
1- مبلغ 100000 افغانی به مجرد عقد بیع و ترتیب سته؛ طور بیعانه آپارتمان 25 بلاک 157 مکروریان سوم.

2- مبلغ 100000 افغانی از درک قیمت خانه تسلیم شدم. امضای شاه محمود - شصت و امضای بایع (شاه جهان) - مهر و امضای رهنمای معاملات.

- سید محمد حسن در کتبه قوت کا (تیم) 
 شفا و شفای 
 شفا و شفای 
 - سید محمد حسن در کتبه قوت کا (تیم) 
 شفا و شفای 
 - سید محمد حسن در کتبه قوت کا (تیم) 
 شفا و شفای 
 - سید محمد حسن در کتبه قوت کا (تیم) 
 شفا و شفای 
 - سید محمد حسن در کتبه قوت کا (تیم) 
 شفا و شفای 
 - سید محمد حسن در کتبه قوت کا (تیم) 
 شفا و شفای 
 - سید محمد حسن در کتبه قوت کا (تیم) 
 شفا و شفای 
 - سید محمد حسن در کتبه قوت کا (تیم) 
 شفا و شفای 
 - سید محمد حسن در کتبه قوت کا (تیم) 
 شفا و شفای 

3- مبلغ 450000 افغانی از قیمت آپارتمان به شاه جان تسلیم شد. (این پول جهت تحویلی متبایق اقساط آپارتمان به خزانه دولت پیش از سنجش است)

4- مبلغ 100000 افغانی از درک قیمت آپارتمان به تاریخ 1371/9/8 به شاه جان تسلیم شد. (این پول هم برای جبران کمبود اندازه سنجش شده و مندرج تعرفه تحویلی اقساط است.)

5- 1371/10/5 (روز تحریر قباله 2441) مبلغ 35000 افغانی از درک قیمت خانه تسلیم شدم (این پول یک روز در میان؛ عوض محصول قباله تحول بانک گردید.)

6- مبلغ 15000 افغانی از درک قیمت خانه به تاریخ 1371/10/3 تسلیم شدم.

7- مبلغ 50000 افغانی از درک قیمت خانه بتاریخ 71/11/11 تسلیم شدم.

8- مبلغ 100000 افغانی از درک ترتیب وصایط خط (تجویز خط = 161 مورخ 17-71/11/21) از نزد محمد عالم تسلیم شدم.

9- مبلغ 595000 افغانی از درک سببایدی بتاریخ 1371/12/23 از نزد محمد عالم تسلیم شدم.

10- مبلغ 100000 افغانی از درک قیمت خانه و اخذ تعرفه (سببایدی) بتاریخ 1371/11/27 اخذ شد. (بالاخره سببایدی مبلغ 523275 افغانی توسط آویز نمبر 26 مورخ 1371/12/22 توسط شاه جان تحویل بانک گردید.)

11- مبلغ دوصد هزار افغانی از درک قیمت خانه بتاریخ 1371/12/2 تسلیم شدم.

12- مبلغ 5000 افغانی بتاریخ 1371/12/8 تسلیم شدم.

13- اقرار میدارم اینجانب شاه جهان بجز مصارف قباله و نیمه پول سببایدی دیگر ادعا ندارم. در غیر آن مبلغ یک ملیون افغانی بطور جرم زبان بدون جرم زبان قبلی (=500000) افغانی قبول دارم.

(این قول و قرار پس از مجادله بالای 25 فیصد پول تضمین بود که به هدایت همان روز های رئیس دولت اسلامی؛ فروشنده آپارتمان باید به بانک تحویل می کرد. البته می گفتند که پس از مدتی قابل باز پس گیری است.

ولی شاه جان و شاه محمود دعوی داشتند: این پول میسوزد و به ما از قیمت آپارتمان چیز زیادی باقی نمی ماند. لذا تضمین را خودت تحویل کن...

سرانجام رهنمای معاملات مصالحه کرده برابر نیمه پول سببایدی یعنی 270000 افغانی از من گرفته به آنان داد؛ تا تضمین را تحویل کرده مکتوب قباله را از تصدی تدویر و مراقبت گرفته به محکمه ببرند و معامله ختم به خیر شود.

ناگفته نماند در صورت اجرای سر وقت قباله و تسلیمی آپارتمان؛ این 270000 افغانی به سرجمع قیمت آپارتمان که در محکمه نقداً پرداخت می شد؛ حساب نمی گردید. شاید به همین خوشبختی رهنمای معاملات از ذکر آن به رقم و دیگر تشریحات خود داری کرده است. اما حالا دیگر با جرم های زبان و جبران خسارات 34 ساله قابل محاسبه می باشد!

گفتنی است که در تسلیمی تمامی اقلام یاد شده بالترتیب شاه جان بایع، شاه محمد پسرش شاهد معامله و محمد عظیم رهنمای معاملات شصت و امضا و مهر می کردند. و من هیچگاه به مراجعه تنهایی شاه جهان و شاه محمود پول نمیدادم. صرف پرداخت هایی در حدود 260000 افغانی به رهنمای معاملات داشتم که شامل مصارف یومیه او و نیز فیس دوطرفه رهنما پیشبینی شده بود.

- قباله 2441 جعلی، بی تجویز شرعی و باطل است:

خریطة تمامی فضلات و گند و لای و لوش «دفاعیه» مورد پرستش «هیأت قضایی» شرو فساد و «حکم» 16 صفحه ای؛ بالاخره بر یک شاخه از بیخ بریده شده ملانصرالدینی؛ آویزان است:

* من مدعی علیها قبالهء شرعی (2441بر1056) مؤرخ 1371/10/5 را به دست دارم و مدعی کدام اسناد مبطل آنرا ندارد. (شاه جهان)

* از مندرج قباله دست داشته وارثین متوفی مذکور؛ هیچ سند اجرا نشده که ملکیت آنها از این ایارتمان به کس دیگر انتقال کرده باشد. (هیأت قضایی)

از آن سبب که به جایی رسیده ایم که کلمات باید با دقت هرچه تمامتر معنایی به کار برده شود؛ پس به اجازه بزرگان محترم عالم و آدم؛ به این مورد مختص «اشرار قضایی» می گوئیم و اکنون از «اشرار قضایی» می پرسیم:

- «قباله»؛ ایجاد گر و خالق مالکیت است یا روایت کننده و بیانگر آن؟

- قباله؛ از آسمان نازل می شود یا از زمین؛ از عزم و اراده و کار افراد و از آنچه به حکم قوانین و مقررات نافذ در لحظه؛ اجرا و ثبت و مستدل و مستند میشود؟

- چون این مورد؛ قباله میراث است پس آیا فرد فوت شده؛ مالک آنچه بوده که میراث شده یا ملک غصبی، دزدی، اجاره ای و غیره با جعل و تزویر؛ مالکیت اش خوانده شده و بالاخره به کاغذ قباله تبدیل شده است؟

سرانجام - آیا قباله شرعی هم می تواند باطل باشد یا طور جاویدانه ثابت است و اثبات گر؟؟

گرچه تمامی تشریحات و اسناد ارائه شده تا همینجا؛ نیرومند ترین پاسخ تمامی این پرسش ها و پرسش های تکمیلی است با اینهم:

یک حرف بیش نیست حرف عشق و این عجب
از هر دهان که می شنوم؛ نا مکرر است!

چنانکه می بینیم دوسیه «یک حرفی» را با جعل و تقلب و کذب و بی حیایی؛ به متجاوز از 370 صفحه رسانیده اند؛ اینهم در حالی که اگر کلیه اسناد و اوراق دارای اهمیت اساسی دست ناخورده بر جا مانده باشد!

پس اجازه دهید «یک نامکرر» دیگر هم به آن بیافزاییم.

خلیفه سلطان محمد درپور؛ از کارمندان غالباً جوان دفتر شورای وزیران وقت بوده و متأسفانه به تاریخ 20 سنبله 1367 به علی که معلوم نیست؛ با مرگ نابهنگام فوت کرده است.

مرحومی به تاریخ 1364/11/5 در زمره کارمندان بی سرپناه؛ «مستحق» مساعدت دولتی شناخته شده و ایارتمان 25 بلاک 157 را برای «انتفاع» سرپناهی اش در بدل کرایه امتیازی؛ قسم «امانت» دریافت نموده بوده است.

معلوم نیست پیش از مرگ متوفی و یا بلافاصله پس از مرگ او؛ ولع و عطش شدید و مهار ناپذیر «میراث» ظاهراً خانم شاه جهان و شاه محمود و شاید هم رحمت الله (که سن کوچکتری داشته است) را فرا می گیرد. شدت این ولع و عطش به حدی متبارز شده است که حتی گمان می رود؛ مرگ خود سلطان محمد هم تحت تأثیر آن وقوع یافته باشد. والله اعلم

من طی دوران طولانی که با شاه جهان و شاه محمود در نشست و برخاست و جدال بوده ام حتی یکبار هم نشده که از زبان آنان نسبت به مرحوم سلطان محمد؛ یک یاد احترام آمیز و دعای سوزناک شنیده باشم!

انالله و انا الیه راجعون

- او به ابدیت پیوسته است و ما هم همانسو روانیم!- ولی ذکر سخن حق تسبیح است! چنانیکه بازماندگان برای مرحومی چندان سوگواری نمی کنند. طی روز های محدودی به تپش و تلاش می افتند که وثیقه حصر وراثت ترتیب دهند و برای صغار وصی تعیین نمایند. علی الوصف مراحل نسبتاً طولانی اداری و قضایی؛ این وثیقه در پنجاه و ششمین روز فوت سلطان محمد صادر می شود؛ متن آن کاملاً مخفی است ولی ادعا این است که در آن؛ آپارتمان منحیث میراث سلطان محمد؛ مطرح می باشد.

شرعاً و قانوناً لازم است که خانم شاه جهان تشریفات تثبیت اهلیت و شخصیت خود منحیث زوجه واجد الشرایط سلطان محمد را در تصدی تدویر و مراقبت مکروریان ها انجام داده تقاضای انتقال «استحقاق کرایه امتیازی» آپارتمان به خودش را نموده قرارداد «کرایه امتیازی» را از نام شوهر متوفی به نام خودش برگرداند.

ولی شاه جهان چنین کاری را که هم اصولی و هم به منفعتش است؛ نمی کند؛ شاید از بیم سرنوشت مشابه شوهرش یا راز های حتی مخوفتر دیگری! والله اعلم. به هرحال چندی بعد؛ معلوم نیست با چه متن و محتوا و استدلال و استنادی؛ موصوفه با وثیقه محرمانه اش یا شاید هم صرف با نمیر و تاریخ آن؛ به تصدی تدویر و مراقبت عارض و تقاضای خریداری آپارتمان به اقساط از دولت را می کند و برای تحویلی پیش پرداخت قسط اول، تعرفه نمبر 2261 - 67/8/23 را به دست می آورد.

معلوم نیست اصل تعرفه به نام سلطان محمد بوده یا دستکاری شده است به هرحال آویز ده فیصد پیش پرداخت نمبر 75 مورخ 1367/8/30 بانک؛ به نام سلطان محمد متوفی نوشته می شود.

معمول چنین است که پس از واریز شدن پیش پرداخت ده فیصد به خزانه؛ بلافاصله به متقاضی؛ سند موقت ملکیت نوشته و تقدیم می گردد؛ مگر درین مورد شاید موظفان تدویر و مراقبت در برابر این خواسته که سند موقت حتماً به نام سلطان محمد فوت شده نوشته شود؛ مقاومت می کنند. لذا 4 ماه و 4 روز دیگر وقت صرف می شود تا به هر وسیله و فشاری که بوده سند موقت (2291) در تاریخ 8 حوت 1367 به نام سلطان محمد (مُرده یا کُشته شده در 20 سنبله 67)؛ اجرا می گردد.

و «اشرار قضایی» باصطلاح دیوان مدنی حوزه دوم محکمه ابتدائیه کابل؛ از این رویداد جعلی در فیصله رسمی؛ این چنین روایت فضیحت بار می کنند و حسب آنهم تا «نُص حکم» به پیش می روند:

«سلطان محمد شوهر و مؤثر[؟] مدعی علیهای بالاصاله عریضه بی سرپناهی خود را عنوانی ریاست دولت تقدیم می دارد که از طرف دولت (آپارتمان 25 بلاک 157) برای شوهر موصوفه توزیع می گردد وی (با آنکه در 20 سنبله 67 مُرده بوده) بعد از تحویلی ده فیصد قیمت آپارتمان متذکره سند موقت (2291) - مورخ 8/حوت/1367 را به دست می آورد و تا زمان حیات خود در آن آپارتمان زندگی می کند بعداً در (همان 20 سنبله) سال 1367 وفات نموده و آپارتمان متذکره را برای وارثین خود به میراث[؟] می گذارد. بعداً(بعد از 8 حوت 67) شاه جهان مذکوره به اساس وصایت خط نمبر 105 بر 1195 مورخ

16/عقرب/1367 ... از طرف اولاد های صغار سلطان محمد مذکور به صفت وصیه تعیین می شود.»

در جایی خوانده یا در فیلمی مستند دیده بودم که یکی از قبایل وحشی مانده؛ اعدادی بالاتراز 2 ندارند؛ در محاسبات خود یک، دو و بسیار می گویند و می گذرند. گمان نمی بردم که در افغانستان خود ما قبیله وحشی مانده تر وجود دارد که مُرده ماه سنبله اش؛ در ماه حوت عین سال «سند ملکیت آپارتمان» می گیرد و تا زمان حیاتِ (شش ماه قبل از دست داده) اش؛ در آن زندگی می کند بعد ... آنرا به وارثین خود به میراث می گذارد.

به هر حال؛ بالاخره مرگ حق است؛ و مرحومی در کدام روز از ماه حوت 67 بالاخره کاملاً می میرد و شاه جهان خانمش 6 ماه دیگر در «زمان» به عقب برگشته برای وارثین متوفی حصر وراثت و وصایت خط نمبر 105 مورخ 16 عقرب 67 را ترتیب میکند؛ آنرا هم در محکمه شریفه کابل جان!!

برگردیم به موضوع جعلیت قباله 2441:

گفتیم؛ یکی از عمده ترین ثبوت این جعل بزرگ؛ در اجرای قباله شرعی آپارتمان از نام وکیل دولت؛ برای «ورثه مستاجر» اعم از صغیر و کبیر؛ عدم تجویز شرعی؛ است. یعنی بدون چیزی همانند تجویز خط (161) مورخ 1371/11/17 که به منظور فروش قطعی عین آپارتمان ترتیب و توثیق شده است.

محکمه در معرفی شاه جهان در ستون شهرت؛ چنین می نویسد: «در حالیکه شاه جهان بنت عبدالغفور اصلیه است از جانب خود و وصیه است قرار وصایت خط شرعی نمبر 105 بر 1195 مورخ 1367/8/16 مرتبه محکمه هذا از جانب نعمت الله، مسعود، منصور و هاجره بنون و بنات سلطان محمد به حیث وصی تعیین و مقرر می باشد در قسمت اخذ قباله از دولت.»

خیانت مآب عبدالصبور نام درین هنگام رئیس محکمه است. او با افزودن «وصی تعیین و مقرر می باشد در قسمت اخذ قباله از دولت» به دروغ کثیفی متوسل می شود تا راه گنجشکمی باشد برای توجیه نبود تجویز خط جامع الاطراف شرعی.

البته ترتیب و صدور چنین تجویز خطی؛ کار و وظیفه اوست. ولی از آنجا که میداند ترتیب و اصدار تجویز شرعی درین مورد غیر ممکن است؛ لذا خود را به کوچه «حسن چپ» میزند.

«مستنطق کمسیون بررسی جعل و تزویر در تحقیقات سال 1422 مطابق 1380 پرسشی را از اداره تدویر و مراقبت چنین طرح می کند:

.. تا جایی که وثیقه شرعی (105) 1367.. که نزد این اداره نیز کاپی آن وجود دارد؛ دیده می شود مسأله صلاحیت اخذ قباله شرعی آپارتمان از دولت و صلاحیت فروش آپارتمان در آن تذکر نیافته.»

بنابر این افشاگری آفتابی؛ اینجا محکمه ابتدائیه ناحیه نهم به ریاست قاضی عبدالصبور؛ واضحاً موضع خائنانانه و زبوانانه می گیرد!

اضافه نمودن جمله کذب مطلق «در قسمت اخذ قباله از دولت» در وظایف وصایت شاه جهان؛ ادامه همان جعکاری در تحویلی پیش پرداخت ده فیصد و ترتیب سند موقت ملکیت؛ 3 ماه و شش ماه پس از وفات؛ به نام مستاجر مُرده (سلطان محمد) می باشد که هرگونه اهلیت شرعی و حقوقی اش نابود شده است. قرار متن وثیقه حصر وراثت فوق الذکر که در مندرجات سوال و جواب دو مرجع رسمی و قانونی برملا شد:

- 1- سلطان محمد به تاریخ 1367/6/20 وفات کرده است.
- 2 - شاه جهان بنت عبدالغفور خانم مرحومی؛ 56 روز پس از فوت سلطان محمد؛ بحیث وصی اولاد صغار او تعیین شده است. اما نه در موارد:
- الف - خرید آپارتمان. ب - فروش آپارتمان.
- 3 - سلطان محمد از تاریخ 1364/11/5 که آپارتمان را دریافت کرده تا تاریخ فوتش 1367/6/20 یعنی طی بیشتر از دو و نیم سال فقط حیثیت حقوقی و شرعی **مستاجر آپارتمان** را دارا بوده که مالکیت آن مطلقاً به دولت تعلق داشته است.

بنابر این نه تنها اینجا فقدان وصایت و تجویز شرعی «**در قسمت اخذ قبالة از دولت**» وجود دارد بلکه اصلاً وصایت و تجویز شرعی؛ در زمینه موضوعیت نداشته و نمی توانسته است مطرح و ترتیب شود چرا که اساساً مالکیتی نبوده تا میراثی مصداق یابد.

از مرحوم سلطان محمد؛ صرف «استحقاق کرایه امتیازی» آپارتمان؛ به خانم و والده فرزندانش؛ انتقال یافته بوده که شش ماه دیگر نیز همین واقعیت ادامه داشته است.

اینک شاه جهان بایستی به استناد انتقال «استحقاق امتیاز» شوهرش؛ صرف تثبیت عدم موانع دریافت استحقاق در جانب خودش را می کرد و سپس متقاضی خرید آپارتمان مطابق مقررات نافذ زمان به نام خود می گردید که درین صورت امور؛ مسیر شرعی و قانونی یافته تا قبالة عاری از اینهمه جعکاری به پیش می رفت.

محکمه مرتب قبالة جعلی متذکره؛ از زبان شهود در تشریحات قبالة چنین می نویسد:

«دو نفر شاهدان مذکورون در حالیکه دارای تمام اهلیت شرعی و حقوقی خویش بوده و می باشند ادای شهادت شرعی نمودند که بایع بالوکاله و مشتریون بالاصل و بالوصایه را معرفت کامل داریم.»

در ادامه باید حسب توان و جایگاه اجتماعی شهود گفته شود که «اگر اشخاص مذکور عوضی و نامبدل حاضر شده باشند؛ مایان مسئول و جوابده می باشیم.»

ولی قاضی عبدالصبور از زبان آنان سخنانی بیرون می کشد که نه در شأن و صلاحیت شان است و نه منحیث شهود معرفت اشخاص طرفین وثیقه؛ نیازی به افزودن چنین سخنانی دارند؛ خوب دقت فرمائید؛ گویا شاهدان ادامه میدهند:

«اصلاً آپارتمان مذکور برای سلطان محمد ولد نیاز محمد از طرف دولت توزیع گردیده بود. ترتیب حصر وراثت خط آن در وثیقه شرعی نمبر 105 - 1195 مرتبه محکمه هذا گردیده دگر ورثه مستحق الارث باقی نمانده و ندارد. در صورت خلاف شهادت؛ مایان مسئول و جوابده میباشیم.»

اصل سخن همینجاست: **«ورثه مستحق الارث»** آپارتمان **«توزیع»** شده!

اولاً شاهدان معرفت مقر و مقر لهم؛ از کجا و چطور می دانند و می توانند بدانند که «اصلاً آپارتمان مذکور برای سلطان محمد ولد نیاز محمد از طرف دولت توزیع گردیده بود!» مگر به آنان توسط کاپی مکتوب توزیع؛ یا جلسات ویژه توسط دولت؛ اطلاعات داده شده بود؟!

ثانیاً در حالیکه صرف مقامات ذیصلاح با قدرت می توانسته اند متن وثیقه (105) را به دست آورده مطالعه کنند یا کاپی بگیرند؛ این حضرات شاهدان چطور و از کدام راه توانسته اند اینهمه صریح و روشن؛ متن آنرا مانند قاری های قرآن از حفظ داشته باشند و چنین با قاطعیت بر آن تأکید مصدقه نمایند؟؟

ثالثاً «توزیع» ذاتاً چطور می تواند افاده میراث کند تا «ورثه مستحق الارث» را اثبات نماید. جعلکاری و تزویر و به بازی گرفتن شریعت و قانون؛ مگر شاخ و دم دارد؟!

بدین ترتیب محکمه ناحیه نهم به ریاست عبدالصبور نام در سال 1371 هـ ش در افغانستان؛ **نص قرآن و رکن شریعت در مورد شرایط «مالکیت» را در «میراث»؛ و نیز اصول «شهادت شرعی» را به زشت ترین صورت؛ پایمال کرده است!!**

محکمه در واقعیت با این ترفند واضحاً تقلا می کند تا وثیقه حصر وراثت در رابطه به معاشات تقاعدی سلطان محمد را؛ به موضوع آپارتمان هم پیوند زده؛ بر جعل و تزویر ضد قرآنی و ضد شرعی که مبنای قباله می باشد؛ سرپوش بگذارد.

چنانچه در جایی که عقلاً و شرعاً واجب و ضروری است که موضوع را روشن و مستدل کند؛ کاملاً گریز می زند؛ می نویسد:

محدود شده فوق دولت را با بایع بالوکاله (قاضی سید امان سادات وکیل خرید و فروش املاک دولتی...) از اثر مکتوب نمبر 511 – 71/9/29 ریاست توزیع اسکان وکالتاً در بدل مبلغ شصت و چهار هزار و نه صد و هشتاد و چهار افغانی بالای ورثه سلطان محمد به بیع قطعی به فروش رسانیده اصل مکتوب نصب کننده گردیده است.»

خیانت مآب عبدالصبور رئیس محکمه در حالیکه دهان پر آب و زبون نبود؛ باید در مقابل مکتوب نمبر 511 ریاست توزیع اسکان کتباً و با قاطعیت می نوشت:

مرحوم سلطان محمد متوفی در 20 سنبله 1367 چه وقت و چه طور مالک آپارتمان شده بود؛ که میراث و ورثه را معنا و مصداق ببخشد؛ اسناد و شواهد مدار حکم در زمینه چه ها اند؟ بایستی قبل از هرچیز در مورد؛ پس از تحقیقات مفصل و کافی و مطالعه تمامی اسناد و مدارک و شواهد تجویز شرعی اتخاذ گردد.

اینکه بخش زیاد ورثه صغار است خریداری آپارتمانی با قیمت بسیار بلند؛ در بدل پرداخت از کدام دارایی صغار صورت گیرد و در صورتیکه آپارتمان به مالکیت مشاع صغیر و کبیر یکجا در آورده شود عواقب منازعات احتمالی پیش آمده بعدی را چگونه می توان پیشبینی کرد و برای آنها تدابیر شرعی اتخاذ نمود؟

اصلاً ضرورت و منطق اینکه این آپارتمان یکی و یکدم از دولت خریداری شود و مبالغ هنگفتی بابت آن به خزانه دولت واریز گردد؛ چه بوده و اینهمه مبالغ از کجا شده است؟ سهم و مسئولیت صغار در جیره دیر یا زود این مبالغ چگونه محاسبه و تثبیت و تضمین گردد؟

آیا این خریداری؛ بر انتفاع از آپارتمان در بدل کرایه ماهوار و یا قسط ماهوار؛ مخصوصاً برای صغار چه مفاد و مزیت بیشتر خواهد داشت.

از آنجا که صغار سلطان محمد تحت قیمومیت این محکمه می باشد لطفاً تمامی اسناد و مدارک و استدلال های ضروری جهت اتخاذ تجویز شرعی خریداری آپارتمان از دولت برای صغار را ارسال و ارائه بدارید. تا برای این محکمه شرعاً معلوم شود که ریاست محترم توزیع اسکان و دیگرانی که به این تصامیم رسیده اند؛ با چه منطق و استدلال شرعی و حقوقی و قانونی، با تجویز کدام محکمه شرعی و صوابدید کدام مقام عالی ذیصلاح؛ در فرمایش نمبر 511 گفته اند که آپارتمان «تحت اجاره امتیازی»، ملکیت دولت و «امانت بیت المال» را به صورت اشتراکی و سوسیالیستی در ملکیت صغیر و کبیر سلطان محمد مستأجر سه سال و 4 ماه پیش فوت شده و اهلیت شرعی و حقوقی از دست داده؛ در آورید؟؟

محکمه و مراجع مختلف دیگر که یاد کردیم چنان دهان خود را با کلمه «توزیع» به سلطان محمد؛ پُر می کنند که اینگار؛ مافوق تملیک و عطا و جایزه؛ معنا داشته باشد. آیا برای «ورثه های» همه مُرده گان که پیش از گرفتن ملکیت یا نامزدی ملکیت وفات یافته اند و یا پس از این از دنیا بروند؛ «توزیع شده های دولت» مشابه و مساوی به «ورثه» سلطان محمد مُرده و اهلّیت شرعی و حقوقی از دست داده؛ اجراءات شده است و اجراءات خواهد شد؟؟؟

در حقیقت سنجی این موارد تمام مردمان کابل و همه ولایات افغانستان؛ خاصه ولایاتی که موسسات و فابریکات یا تصدی های دارای بلاک ها برای نشیمن کارگران و مامورین مربوط بوده اند یا می باشند؛ حایز درایت و کفایت کامل استند و شاهدان کتلی اند که حتی 50 فیصد از مسکن های «توزیع» کرده دولت به اشخاص مستحق محترم و کارکنان بسیار سابقه دار به شمول افسران و شهدای خدمات دولتی؛ به مالکیت آنان در نیامده؛ چه بسا با شماتت و شدت عمل؛ مسترد و به زور آوران «توزیع» و «تملیک» گردیده است!